بینش زرتشت

خداداد خنجری



خنجری، خداداد، ۱۳۳۶-
بینش زرتشت / خداداد خنجری.ـ تهران:
پژوهنده، ۱۳۸۰.
۱۰۴ ص. مصور ISBN: 964-6302-31-9
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
چاپ قبلی: انتشارات تهران: ماهنامه چیستا،
۱۳۷۵.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
۱. زرتشت، پیامبر ایرانی. ۲. زردشتی.
الف. عنوان.
۹ ب ۹ خ / BL ۱۵۷۱
۱۳۸۰
کتابخانه ملی ایران ۲۵۸۱۳ -۸۰ م

بینش زرتشت
خداداد خنجری
چاپ: دوم ۱۳۸۰
تیراژ: ۳۱۰۰
چاپخانه: رامین
صحافی: رامین
لیتوگرافی: رامین
حروفچینی. گنجینه
ناشر: پژوهنده با همکاری ماهنامه‌ی چیستا
شابک: ۹-۳۱-۶۳۰۲-۹۶۴ ISBN: 964-6302-31-9

فهرست

۴۰ ستاره از کهکشان اندیشهٔ زرتشت

وقتی بخواهید از چگونگی اندیشهٔ انسان در درازای تاریخ پرنشیب و کم‌فراز آن آگاه شوید، به‌هر کتابی که در زمینهٔ فلسفه و یا تاریخ فلسفه نوشته شده است، مراجعه کنید، به‌تقریب همه‌جا با اندیشمندان یونان باستان آشنا می‌شوید، سپس بحث‌هایی در زمینه‌های کلامی دوران سیاه سده‌های میانه می‌بینید و، سرآخر، به‌دوران بعد از «نوزایی» و آغاز خردگرایی انسان می‌رسید که تا زمان حال ادامه دارد. با این برداشت، تنها انسانی که در سرزمین‌های اروپایی می‌زیسته، می‌توانسته دربارهٔ انسان و بستگی او با طبیعت و جهان هستی بیندیشد و قوم‌های دیگری که در سرزمین‌های دیگر بالیده‌اند، در این راه سهمی نداشته‌اند و یا ارثیه‌ای ناچیز از خود به‌یادگار گذاشته‌اند... و این، دگرگونه کردن چهرهٔ تاریخ و چهرهٔ انسان اندیشمند است.

انسان، در سراسر گیتی و در تمامی درازای تاریخ، برای شناخت جهان و برای یافتن جایگاه خود در جهان هستی می‌اندیشیده و، این ویژگی، نمی‌تواند خاص انسان‌های سرزمین تنگی همچون اروپا باشد... باید اندیشمندان حقیقت‌جویی پیدا شوند و کار تنظیم «تاریخ اندیشهٔ انسانی و قانون‌مندی‌های حاکم برآن» را به‌عهده بگیرند. همهٔ

سندها و مدرک‌های لازم، فراهم است؛ تنها باید قانون‌مندی‌ها و بستگی‌ها را پیدا کرد و، بدون غرض و با احترام به همهٔ قوم‌ها و ملت‌ها، کار را آغاز کرد.

دراین میان، بیش از همه به‌فلسفهٔ ایرانی و به‌بنیان‌گذار خردمند آن، زرتشت پاک، بی‌انصافی شده و هنوز کسی نتوانسته است، با توجه به‌همین اثرهای ناچیز باقی‌مانده، مقام پرارزش زرتشت را، از نظر تاریخی و اندیشه‌ای بازگو کند.

خداداد خنجری، این کار بزرگ را، با فروتنی، آغاز کرده‌اند و با دید موشکاف و جست و جوگر خود، توانسته‌اند، گوشه‌هایی از حقیقت فلسفهٔ زرتشت را، آشکار کنند، فلسفه‌ای که در طول بیش از سه هزار سال، نه‌تنها براندیشهٔ مردم ایران، که بررفتار اجتماعی مردم سراسر جهان و سمت‌دادن آن‌ها، به‌حقیقت‌جویی و خردگرایی سهمی جدی داشته است.

پرویز شهریاری

۴۰ ستاره از کهکشان اندیشهٔ زرتشت

۱

زرتشت، برگزیده شدنش به‌پیامبری را نتیجهٔ واکنش طبیعی جامعه‌دربرابر آشفتگی شدید اخلاقی، و پاسخ نظام آفرینش به‌نیاز مردم به‌یک هنجار استوار اخلاقی، می‌داند:

آفریدگارا، «روان جهان» به‌درگاهت گله‌مند است:
برای چه مرا آفریدی؟
خشم و ستیز، چپاول و غارت، زور و گستاخی، و تجاوز و ستم همه‌جا را گرفته است.
مرا جز تو پشتیبانی نیست.
پس، نجات بخش شایسته‌ای را که بتواند مرا از این پریشانی رهایی بخشد، آشکار ساز.

(گاثاها، یسنای ۲۹، بند ۱)

۲

زرتشت، به‌یاری نیروی اندیشه و خرد خود، به‌شناخت اهورامزدا (= خداوند جان و خرد) نایل می‌شود:

ای خداوند خرد، هنگامی که به‌یاری اندیشه و خرد خود، تو

را سرآغاز و سرانجام هستی شناختم، دریافتم که تویی آفریدگار «اندیشه نیک»، تویی آفرینندهٔ «قانون راستی» (نظام آفرینش)، و تویی سرچشمهٔ رویدادهای جهان هستی.

(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۸)

۳

زرتشت، آفریدگار و پروردگار جهان (اهورامزدا) را به «یگانگی» می‌شناسد:

آفریدگارا، پرسشی دارم و خواستار دانستنم:
چه کسی نیروی خویشتنداری و مهرورزی را در مردم بیافرید؟
چه کسی برپایهٔ خرد و فرزانگی، مهر پدر را در دل فرزند نهاد؟
ای خداوند خرد، به‌یاری اندیشهٔ نیک و خرد رسا، تو را آفرینندهٔ همه‌چیز می‌دانم.

(گاثاها، یسنای ۴۴، بند ۷)

۴

زرتشت، خداوند را چون نوری می‌داند که همهٔ اجزای هستی را روشنایی بخشیده است.

به‌تعبیر دیگر، از دیدگاه زرتشت، آفریدگار با آفرینش خود، یگانه است:

او نخستین اندیشمندی است که با فروغ خود، جهان هستی را روشنایی بخشید.
او با خرد خویش، «قانون راستی» (نظام آفرینش) را بیافرید، و برابر این قانون، همواره «اندیشهٔ نیک» را پشتیبان است.
ای خداوند خرد، نیروی اندیشهٔ ما را که تاکنون یکسان مانده است برافراز و بیفزای.

(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۷)

۵

زرتشت، می‌گوید: خداوند خرد ـ اهورامزدا ـ جهان را برپایهٔ قانون و هنجار تغییرناپذیری آفریده است که هستی را جاودانه زیر فرمان خود دارد.

او، این نظام دقیق و ثابت و ابدیِ حاکم برهستی را «راستی» (=آشا) می‌نامد.

بشود که به‌یاری «اندیشهٔ نیک» به‌تو نزدیک شوم ای «مزدا اهورا»، تا به‌من بازگردد در جهان مادی و نیز جهان مینوی، بازتابی که برپایهٔ «قانون راستی» (نظام هستی)، شادمانی بخش است.

(گاثاها، یسنای ۲۸، بند ۲)

در این‌باره، شماره ۲ و ۴ نیز بازخوانی شود.

۶

زرتشت، آفرینش جهان هستی را ـ برپایهٔ قانون راستی ـ زاییده کشش و رانش دو نیروی همزاد و متضاد می‌داند:

اینک برای خواستاران و بخردان، از دو گوهر هستی که آفریدهٔ اهورا است سخن خواهم گفت. همچنین دربارهٔ ستایش اهورامزدا و «اندیشهٔ نیک» و نیز از «دانش نیک» که زاییدهٔ راستی است، گفتگو خواهم کرد، تا با شناخت درست، از فروغ خوشبختی بهره‌مند گردید.

(گاثاها، یسنای ۳۰، بند ۱)

۷

در جهان‌بینی زرتشت، دو گوهر متضادِ موجود در هستی، مکمّل

و لازم و ملزوم یکدیگرند و هیچکدام ارزش «نیک بودن» یا «بد بودن» را ندارند. به‌بیان دیگر، خداوند خرد ـ اهورامزدا ـ آنچه را که آفریده، «خیر» مطلق است و «شر» در آن راه ندارد. امّا تضاد موجود در هستی هرگاه در اندیشهٔ انسان تجلّی کند، «نیک» و «بد» به‌وجود می‌آید. به‌عبارت دیگر، «خیر» و «شر» زایدهٔ اندیشهٔ انسان است که از طریق اندیشه، به گفتار و کردار او نیز راه می‌یابد؛ و بدینگونه است که نیکی و بدی در جوامع انسانی زاییده می‌شود:

> چون این دو گوهر همزاد، در اندیشه پدیدار شوند، نیکی یا بدی به‌وجود می‌آید. آنگاه دانا نیکی را برمی‌گزیند و نادان بدی

(گاثاها، یسنای ۳۰، بند ۳)



زرتشت، براین باور است که انسان درگزینش راه نیک یا بد، دارای «اختیار» است. و همین اختیار، او را در برابر نوع انتخابش مسئول می‌گرداند.

> دریافتم که «اندیشهٔ رسا» از توست، «خرد جهان آفرین» از توست، و ای «خداوند جان و خرد»، این نیز از توست که جهانیان را اختیار داد و راه نمود که اگر بخواهند به‌راستی گرایند یا دروغ را برگزینند.

(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۹)



زرتشت، انسان را مسئول گزینش خود (خیر یا شر) می‌داند و براین باور است که بازتاب اندیشه، گفتار و کردار هرکس (که شادی یا

ناشادی است)، به‌خودش باز خواهد گشت:

کسی که به‌راستی گراید، به‌روشنایی و شادمانی خواهد رسید.
و کسی که به‌دروغ گراید، تیرگی بلند دیرپا یا روشنی ناآشکار،
همراه با آه و افسوس، بهره‌اش خواهد بود.
به‌راستی، او را وجدانش و کردارش به‌سوی چنین سرانجامی
می‌کشاند.

(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۰



در بینش زرتشت، بهشت (بهترین هستی) بازتاب رفتار نیک انسان، و دوزخ (بدترین هستی) بازتاب رفتار نادرست انسان است که در این جهان به‌او باز خواهد گشت و پس از مرگ نیز به‌همراه روانش خواهد بود. به‌تعبیر دیگر، در بینش زرتشت، بهشت یا دوزخ را خداوند برای انسان نیافریده است بلکه آن را خود انسان، در این جهان به‌دست خود و برای خود، می‌آفریند و پس از مرگ نیز با خود (بهمراه روان خویش) به‌جهان دیگر می‌برد:

هنگامی که این دو گوهر (همزاد و متضاد)، در اندیشه به‌هم
رسیدند، زندگی و نازندگی را پدید آوردند.
(بهترین هستی) بهره پیروان راستی خواهد بود و هواخواهان
دروغ به بدترین حالتِ روانی گرفتار خواهند شد. این نظم تا
پایان هستی ادامه خواهد یافت.

(گاثاها، یسنای ۳۰، بند ۴)



زرتشت، هدف از آفرینش انسان را مبارزهٔ بی‌وقفه و پیگیر او با

«دروغ» (همهٔ کژی‌ها و کاستی‌ها)، می‌داند. نخستین مرحلهٔ این مبارزه آن است که هرکس به‌سهم خود بکوشد تا «دروغ» را رها کند و به «راستی» گراید. این، موجب افزایش نیروی «خیر» و کاهش نیروی «شر» خواهد شد:

هواخواه دروغ، با پیروی از اندیشهٔ نارسا به‌کردار بد می‌گراید، و کسی که به‌فروغ پایندهٔ دانش نیک آراسته است با پیروی از اندیشهٔ رسا، راستی را می‌گزیند. چنین کسی با ایمان درست و کردار نیک خود، اهورامزدا را خشنود می‌سازد.

(گاثاها، یسنای ۳۰، بند ۵)

۱۲

زرتشت، حتّی کمک کردن به‌دروغکاران یاافشا نکردن آنان را، تضعیف جبهه راستی و تقویت جبههٔ دروغ می‌داند:

ای خداوند خرد، چیست سزای کسی که نیروی دروغ را می‌افزاید؟ چیست کیفر کسی که بین مردم زحمتکش و راهنمایان راستی، جدایی می‌اندازد؟

(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۱۵)

۱۳

زرتشت، آخرین مرحلهٔ مبارزهٔ انسان علیه «بدی» و «ناراستی» را مبارزهٔ رودررو می‌داند:

پس هیچ‌کس از شما، به‌گفتار و آموزش دروغکاران گوش ندهد، زیرا آنان خانه، ده، شهر و کشور را به‌فساد و تباهی می‌کشانند.
پس با هروسیلهٔ ممکن، در برابر آنان بایستید.

(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۱۸)

۱۴

زرتشت، به‌بشر نوید می‌دهد که در مبارزهٔ همیشگی «نیکی» با «بدی»، سرانجام، نیکی و راستی پیروز خواهد شد:

آنگاه که «دروغ» درهم شکسته می‌شود، آرزوی کسانی که به«نیکی» زیسته‌اند، در سرای خوش «راستی» و «پاک منشی» مزدا، برآورده خواهد شد.

(گاثاها، یسنای ۳۰، بند ۱۰)

۱۵

زرتشت، براین باور است که انسان در پیکار با بدی و گسترش راستی، به‌دو گونه پاداش خواهد رسید، نخست، پاداشِ فردی است. ، شادی و آرامشی است که بازتاب قهری رفتار خود اوست:

ای مردم، هرگاه قانونِ شادی و رنج را که خداوند خرد آ· است دریابید و بدانید که رنج دیرپا بهرهٔ پیروان دروغ، و خوشی بی‌پایان بهرهٔ پیروان راستی خواهد بود، آنگاه بی‌گمان، باگزینش راستی، به‌خوشبختی خواهید رسید.

(گاثاها، یسنای ۳۰، بند ۱۱)

۱۶

بنا به‌باور زرتشت، پاداش نهایی پیروان راستی، پاداش جمعی است، و آن رسیدن همهٔ انسان‌ها به‌خدا و پیوستن به‌او در روز رستاخیز، است. (رستاخیز، زمانی است که با تلاش دسته جمعی بشر، «دروغ» یعنی همهٔ کژی‌ها و کاستی‌ها، از صحنه زندگی انسان در جهان رخت برخواهد بست و راستی و پاکی و نیکی، همه جا را فرا خواهد گرفت):

ای مزدا اهورا، دانایی که به‌یاری دانش نیک خود، برای توانایی و پیشرفت «راستی» در جهان، تلاش می‌کند، آرزوی پیوستن به‌تو را دارد.
کی و چگونه چنین خواهد شد؟
(گاتاها، یسنای ۳۱، بند ۱۶)

۱۷

از دید زرتشت، «اهریمن»، موجودی ـ به‌هرصورت ـ نیست. اهریمن به‌معنی «اندیشهٔ تباه کننده» است. (واژهٔ «اهریمن» درزبان اوستایی به‌صورت «اَنْگْرَه مینو» آمده است. «اَنْگْرَه» یعنی زشت، پلید، کاهنده و تباهنده. «مینو» یعنی منش و اندیشه. پس انگره مینو یا اهریمن یعنی «اندیشهٔ بد و تباه کننده».):
گمراهان، چون در گزینش راه دچار تردید شدند، فریب خوردند و به اندیشهٔ بد (انگره مینو = اهریمن) گرائیدند. آنگاه به‌خشم روی آوردند تا زندگی مردم را تباه کنند.
(گاتاها، یسنای ۳۰، بند ۶)

۱۸

از دید زرتشت هیچ انسانی ذاتاً «بد» به‌دنیانمی‌آید. بدی زاییدهٔ «اندَیشهٔ نارسا»ی انسان است. به‌بیان دیگر، بدی زاییدهٔ نادانی و ناآگاهی مردم از قانونمندی حاکم برهستی (قانون راستی = قانون کنش و واکنش) است:
کدام راه، بهترین است ـ آنکه راستکار برمی‌گزیند یا آنکه دروغکار ـ؟
دانا باید حقیقت را برای مردم آشکار سازد تا افراد بی‌دانش

نتوانند مردم ناآگاه را گمراه سازند.
ای خداوند جان و خرد، کسانی را که ارزش راستی و نیک‌اندیشی را برای دیگران آشکار می‌سازند، یاری کن.
(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۱۷)

۱۹

زرتشت، خوشبختی بشر را وابسته به‌میزان دانش و خرد فرد انسان‌ها می‌داند.

به‌همین دلیل، سفارش می‌کند که دانایان کسانی را که کمتر می‌دانند، آموزش دهند:

بهترین نیکی به‌دانایی خواهد رسید که راه راست را بنمایاند،
و پیام مقدّسی را که به‌رسایی و جاودانگی می‌رساند، بفهماند.
برای چنین کسی، نیروی اهورایی در پرتو منش نیک افزایش خواهد یافت.
(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۶)

۲۰

از دید زرتشت، چون بدی زاییدهٔ اندیشهٔ نارسای انسان است، پس همهٔ گمراهان و بدکرداران، قابل آموزش و پرورشند:

و چون برگمراهان، بازتاب خطاهایشان فرا رسد، توانایی تو ـ ای خداوند خرد به‌وسیلهٔ «اندیشهٔ نیک» برآنان آشکار خواهد شد.
آنگاه خواهند آموخت که چگونه ناراستی را به‌راستی سپارند.
(گاثاها، یسنای ۳۰، بند ۸)

۲۱

زرتشت، اندیشه و خرد انسان را در همهٔ امور، اصلی‌ترین معیار

سنجش و تشخیص می‌داند.

تنها دانایان و بخردان هستند که به‌یاری اندیشهٔ رسا و خرد والای خود، «قانون راستی» را به‌درستی درمی‌یابند و باهماهنگ ساختن اندیشه وگفتار وکردار خود با «راستی»، و آگاه‌کردن دیگران، بشریت را به‌خوشبختی حقیقی می‌رسانند:

آن خوشبختی که با پیروی از «راستی» به‌دست می‌آید و به‌هردو گروه (دانایان و نادانان) نوید داده شده است، کدام است
ای خداوند خرد، در پرتو فروغ مینوی خود، مرا آگاه ساز که در مورد دانایان چه فرمان رفته است؟
حقیقت رابرمن آشکار ساز تا همهٔ مردم را بـه‌آئین دانش پروری و خردورزی بگروانم.

(گاتاها، یسنای ۳۱، بند ۳)



به‌باور زرتشت، اندیشه و خرد انسان ارزش و اعتباری برتر دارد. بنابراین، هرانسانی باید آزاد باشد تا پس از سنجش راه‌های گوناگون، با خرد نیک و اندیشهٔ روشن خود، راه خویش را آزادانه برگزیند:

به‌بهترین سخنان گوش فرادهید و آن را با اندیشهٔ روشن بسنجید، آنگاه هرکس راه خود را آزادانه برگزیند.
پیش از آنکه رویداد بزرگ فرا رسد، هریک به‌درستی بیدار شوید و در گسترش «راستی» بکوشید.

(گاتاها، یسنای ۳۰، بند ۲)



زرتشت، آزادی بیانِ عقیده را حق طبیعی هرانسانی می‌داند.

هرکس باید بتواند آزادانه عقاید خود را ابراز دارد تا امکان سنجش و گزینش درست، برای همه فراهم شود:

آنگاه، هرکس ـ پیرو راستی یا پیرو دروغ، دانا یا نادان ـ باید بتواند **باور خود را آزادانه آشکار کند.**

هرگاه تردیدی پیش آید، «اندیشهٔ رسا» راهنمای انسان است.

(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۱۲)

۲۴

زرتشت، انتخاب دین را برای انسان، آزاد می‌خواهد.

ای خداوند خرد، هنگامی که در آغاز از منش خویش، زندگانی و وجدان و خرد را آفریدی، آنگاه که توانایی کارکردن و سخن گفتن بخشیدی، خواستی تا هرکس آزادانه دین خود را برگزیند.

(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۱۱)

۲۵

زرتشت، برای راهنمای گمراهان و به‌دین آوردن دروغ گرایان، از نیروی کلام و شیوایی بیان بهره می‌گیرد. تنها سلاح پیامبر در مبارزه با دروغ و ناراستی، کلام نیرومند و بیان دلنشین اوست:

کی «راستی» (قانون حاکم برهستی) و «اندیشهٔ نیک» را خواهم شناخت؟

کی به‌شناخت آفریدگار یگانه خواهم رسید؟

کی راه فرمانبرداری از خداوند خرد را خواهم یافت؟

باشد که **با گفتار ایزدی و به‌یاری زبان خویش**، گمراهان را به‌بهترین آئین رهبری کنم.

(گاثاها، یسنای ۲۸، بند ۵)

۲۶

زرتشت، از تهاجم و خونریزی، بیزار است و براین باور است که پیامبران و مصلحان راستین می‌توانند با محبّت و مهربانی، یگانگی و دوستی را در بین همهٔ افراد بشر به‌وجود آورند:

آن آموزگار نجات دهندهٔ بشر باید بتواند ـ برپایهٔ قانون راستی ـ **با محبّت و مهربانی** ـ اتحاد و دوستی جهانی را به‌وجود آورد.

او نباید دینداران را در برابر گمراهان به‌جنگ و ستیز وادارد.

او خود از توانای مینوی برخوردار است، و نیز هرگاه بخواهد به‌یاریش خواهیم شتافت.

(گاثاها، یسنای ۲۹، بند ۳)

۲۷

زرتشت، نه تنها واپس گرایی را روا نمی‌داند، که ایستایی و یکسانی را نیز نمی‌پسندد. او باور دارد که اندیشه و خرد انسان، تن و روان انسان، جامعهٔ انسانی، محیط زندگی، و به‌طور کلّی تمدّن، فرهنگ و اخلاق بشر باید همواره در جهت بهتری و برتری تغییر یابد:

ای خداوند خرد، بشود ما نیز چون یاران راستین تو، از کسانی باشیم که **جهان را نو و زندگانی را تازه** می‌کنند.

ای آفریدگار بزرگ دانا، بشود که برپایهٔ «قانون آشا» (هنجار هستی)، از یاری تو برخوردار شویم تا با بهم نزدیک شدن اندیشه‌هامان، هرگونه تردید و دودلی درگزینش «آئین راستی» از میان برخیزد.

(گاثاها، یسنای ۳۰، بند ۹)

۲۸

زرتشت، به‌معجزه‌های آن‌چنانی اعتقادی ندارد. او برترین اعجاز خود راکلام مؤثر و اندیشه برانگیزی می‌داند که به‌یاری «اندیشهٔ نیک» به‌درک و دریافت آن نایل شده است:

اینک، در ستایش خداوند جان و خرد و در وصف «راستی» و «نیک اندیشی» **سرودهایی می‌سرایم که تا کنون کسی نسروده است.**

آرزو دارم که پروردگار دانا و توانا، نیروی تسلّط بر«خود» و فروتنی و از خودگذشتگی را در من بیفزاید.

آرزویم را بپذیرید و یاریم کنید برای پیروزیم.

(گاثاها، یسنای ۲۸، بند ۳)

۲۹

زرتشت، توجّه به‌محیط زیست و حفظ و نگهداری آن را از «نیک اندیشی» می‌داند و توجّه نکردن به‌آن را، «ناراستی» و گمراهی می‌شمارد:

آموزگار دروغ، آموزش‌های دینی را وارونه جلوه می‌دهد.

می‌گوید: **بااحترام به‌زمین و خورشید نگریستن،** گناه است.

او نیک اندیشان راگمراه می‌کند.

او کشتزار را به‌ویرانی می‌کشاند، و انگار که برروی رهروان راستی سلاح می‌کشد.

(گاثاها، یسنای ۳۲، بند ۱۰)

۳۰

زرتشت، قربانی کردن جانوران راکاری خرافی و نشانی از نادانی و

گمراهی می‌داند:

دیربازیست که این گروه گمراه کننده (روحانیان وابسته)، از هواخواهان دروغ یاری می‌جویند تا به‌مردم بقبولانند که با **قربانی کردن جانوران** سودمند و یاری گرفتن از «ایزدهوم» می‌توان بیماری و مرگ را از خود دور کرد.

(گاثاها، یسنای ۳۲، بند ۱۴)

۳۱

دیدگاه زرتشت، «جامعهٔ بشری» است. او همهٔ افراد بشر را در زمان، خوشبخت می‌خواهد.

به‌همین انگیزه، از همهٔ انسان‌ها می‌خواهد که صمیمانه در پی خوشبختی یکدیگر باشند؛

برپایهٔ هنجاری که زایدهٔ ارادهٔ خداوند است، **خوشبختی از آنِ کسی است که در پی خوشبختی دیگران باشد.**

پروردگارا، برای استوار ماندن به «قانون راستی» از تو پایداری و توانایی خواستارم.

ای بخشندهٔ مهربان، فروغ خود را که پاداش زندگی نیک منشانه است، برمن بتابان.

(گاثاها، یسنای ۴۳، بند ۱)

۳۲

از دید زرتشت، خداوند انسان را ـ به‌ویژه اگر پیرو راستی باشد ـ به‌چشم یک «دوست» می‌نگرد، و از این فراتر، پذیرای «دوستی» اوست:

خداوند جان و خرد، از رسایی، جاودانگی، راستی، توانایی و نیک اندیشی خود به‌کسی خواهد بخشید که در اندیشه و کردار،

دوست او باشد.

(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۲۱)

۳۳

زرتشت، باور دارد به‌اینکه در راه رسیدن به‌آرمان «راستی» باید از خودگذشته و از جان گذشته بود:

زرتشت، **تن و جان** خود را به‌خداوند خرد پیشکش می‌کند، و
گزیده‌ترین اندیشهٔ خود را در راه او نیاز می‌کند.
همچنین گفتار، کردار و همهٔ نیروهای خود را در پیروی از
«راستی» تقدیم می‌دارد.

(گاثاها، یسنای ۳۳، بند ۱۴)

۳۴

زرتشت، همهٔ انسان‌ها ـ همهٔ زنان و مردان ـ را دارای حقوق برابر می‌داند.

او دختران را در گزینش شوهر و اعلام نظر خود، آزاد می‌شمارد.

او در گزینش همسر، «عشق پاک» و «دانشِ نیک» را دو معیار اصیل و پایه‌ای می‌داند:

روچیستا» ـ از دودمان هیچَدَسْپ، از خاندان اِسْپیتَمان ـ
ای جوان‌ترین دختر زرتشت، او (جاماسپ) را که به «اندیشهٔ
نیک» و «راستی» باوری استوار دارد، خداوند خرد، شایستهٔ
همسری تو آفریده است.
در این باره، **با خرد خویش مشورت کن، و به‌یاری عشق
پاک و دانشِ نیک، برگزین.**

(گاثاها، یسنای ۵۳، بند ۳)

۳۵

زرتشت، خوشبختی همسران جوان را در زندگی زناشویی، در این می‌داند که هریک بکوشد تا در «راستی»، (اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک)، از دیگری پیشی جوید:

این سخنان را به‌دختران و پسرانی می‌گویم که برای بستن پیمان زناشوئی آماده‌اند، دربارهٔ آن نیک بیندیشید و درست به‌یاد بسپارید.
همواره، با «نیک اندیشی» زندگی کنید و هرکدام از شما بکوشید تا در «راستی» از دیگری پیشی جوئید.
اگر چنین کنید، بیگمان زندگی خوشی خواهید داشت.
(گاثاها، یسنای ۵۳، بند ۵)

۳۶

زرتشت، برای رسایی اخلاق و خرد انسان، که نتیجهٔ آن افزایش نیروی «راستی» و کاهش نیروی «دروغ» در جهان است، نیرومندی تن و شادی و رسایی زندگی را نیز لازم می‌داند.

زرتشت از مرگ سخن نمی‌گوید، او به‌زندگی می‌اندیشد:

ای خداوند خرد، همهٔ خوشی‌های زندگی -که بوده و هست و خواهد بود، از توست. آنها را در پرتو مهر و بخشایش خویش، به‌ما ارزانی دار.
پروردگارا، خوشبختی مارا در این جهان، به‌یاری «نیک اندیشی»، «راستی» و «نیروی اراده» افزون ساز.
(گاثاها، یسنای ۳۳، بند ۱۰)

۳۷

زرتشت، یکی از مؤثرترین عوامل آبادانی جهان و پیشرفت زندگی، و شادی و خوشبختی بشر را کار پیگیر و کوشش خستگی ناپذیر انسان می‌داند.

او کار و تلاش راهماهنگ با «نظام راستی» و برخاسته از «دانایی» و «نیک اندیشی» انسان می‌داند:

خشنودی مزدا راکه جلوه‌گاه «نیک اندیشی» است خواستاریم، - خداوندی که قانون شادی و رنج را به‌ارادهٔ خویش، برای انسان آفرید-
بشود که خداوند جان و خرد، **نیروی کارکردن را به‌ما ارزانی دارد** تا در پرتو «اندیشهٔ نیک»، «راستی» و «دانش نیک»، در پیشرفت بشریت تلاش کنیم.

(گاثاها، یسنای ۴۹، بند ۱)

۳۸

زرتشت، برتری مردمان را در «راست» بودنشان می‌داند.

او «دروغ»گرایان را حتّی اگر دارندگان زر هم باشند، بی‌ارزش می‌شمارد، و پیروان «راستی» را اگر بینوا هم باشند، ارجمند می‌داند:

ای خداوند خرد، دروغ گرایان - که از اندیشهٔ نیک، روی برتافته‌اند - رنج بینند، ولی درستکاران چنین نیستند.
پیروان راستی - اگر نادار هم باشند - گرامی‌اند،
ولی هواخواهان دروغ، اگر دارا و پرتوان هم باشند -

(گاثاها، یسنای ۴۷، بند ۴)

۳۹

زرتشت، انسان را حاکم برسرنوشت خویش می‌داند:

ای خداوند خرد، ای جلوه‌گاه راستی، در پرتو کارهایی که از اندیشهٔ نیک سرچشمه می‌گیرند، ستایش کنان به‌سوی تو باز خواهم گشت.

با آگاهی به‌اینکه اراده‌ام برسرنوشتم فرمان می‌راند، با شوق بسیار در پی دریافت «دانش نیک» هستم.

(گاثاها، یسنای ۵۰، بند ۹)

۴۰

زرتشت، انسان را از بدآموز[illegible]زگارانِ ناراست، هشدار می‌دهد.

او بر این باور است که آنان با آموزش‌های نادرست خود، خرد انسان را تباه می‌سازند و هدف زندگی را وارونه جلوه می‌دهند:

آموزگار ناراست، آموزش‌های دینی را دگرگون می‌کند.

او با آموزش‌های نادرست خود، به‌راستی، خرد انسان را تباه می‌سازد.

او انسان را از گوهر ارجمند «راستی» و «نیک اندیشی» دور می‌دارد.

ای خداوند خرد، ای سرچشمهٔ راستی و پاکی، با سخنانی که از اندیشه و خردم برمی‌خیزد، از آنان گله دارم.

(گاثاها)

نیک و بد در بینش زرتشت

یکی از پایه‌های مهم جهان‌بینی زرتشت، باورداشتن به‌وجود دو گوهر متضاد در هستی جهان، و تجلّی متضاد این دوگوهر همزاد، در اندیشهٔ آزاد انسان است.

زرتشت، درگاتاهای ورجاوند خود می‌گوید:

«اینک برای خواستاران و دانایان، از دوگوهر هستی ـ که آفریدهٔ مزداست ـ سخن خواهم گفت. همچنین ستایش خواهم کرد «اهورا» و «اندیشهٔ نیک» را، و گفتگو خواهم کرد دربارهٔ «دانش نیک» و «آئین راستی»؛ تا با شناخت درست، از فروغ خوشبختی بهره‌مند گردید.»

(گاتاها، یسنای ۳۰، بند ۱)

از این سرود، چنین در می‌یابیم که: پیامبر برآن است تا دربارهٔ بنیاد و گوهر هستی و نیز چگونگی پیدایش هستی، برای مردم سخن بگوید. امّا در آغاز به‌این حقیقت توجّه دارد و آن را نیز به‌مردم هشدار می‌دهد که برای فهم و درک درست این گونه مطالب باید خواهان بود و هم دانا. به‌بیان دیگر، کسانی می‌توانند معنی و مفهوم اینگونه موضوع‌های فکری و ذهنی را به‌درستی دریابند که پیش از هرچیز،

خواستار دانستن باشند و نیز از آگاهی نسبی و پایه‌ای یا توانایی درک مطلب ـ در حّد نیاز ـ برخوردار باشند.

اینک زرتشت برای خواستاران و دانایان، از «دو گوهر هستی» سخن می‌گوید که پایه و بنیان آفرینش‌اند. این دو پدیدهٔ بنیادی، از نظر ساختار و نیز عملکرد در تضاد با یکدیگرند. متضاد بودن این دو نهاد را از سرودهای بعدی پیامبر به‌خوبی می توانیم دریابیم.

نکتهٔ دیگری که توّجه به‌آن راهگشا خواهد بود این است که این دو گوهر بنیادی هستی، «آفریدهٔ مزدا» هستند؛ یعنی مزدا (= خداوند خرد) آنها را باهم به‌وجود آورده و کارآیی داده است. به‌عبارت دیگر، آفریدگار یکتا این دوگوهر همزاد و متضاد را در خرد برتر خود آفریده است و آن‌گاه جهان، برپایهٔ این دوگوهر بنیادی شکل گرفته و پویایی یافته است. این دو گوهرِ همراه ولی متضاد، در کوچکترین بخش هرماده، در دانش امروز، پروتون و الکترون نام گرفته‌اند و نیروهای ناشی از آنها ـ که بگونهٔ مخالف، برهم اثر می‌کنند ـ نیروی کشش و رانش، یا مثبت و منفی، ـ ... نامیده شده‌اند.

از دیدگاه زرتشت، این دو گوهر همزاد، همراه و متضاد نه تنها در همهٔ ذرّه‌های بنیادی جهان مادّی (که امروز به‌آن اتم می‌گوییم)، که در همهٔ پدیده‌های هستی اعمّ ازکوچک یا بزرگ و مادّی یا غیرمادّی، در پیوند با یکدیگر ـ و نه مستقل از هم ـ عمل می‌کنند؛ و نیروهای مخالف برخاسته از آنها، نیز در سراسر جهان آفرینش جاری و ساری‌اند؛ و وجود پویای این دوگوهر و این دو نیرو است که همه چیز را در جهان هستی ـ به‌هرشکل و هرکیفیت ـ به‌بودن و حرکت وا

می‌دارد.

نکته‌ای که در اینجا اشارهٔ به‌آن ضروری به‌نظر می‌رسد، اینست که برخی از پژوهندگان ارجمند، این «دو گوهر هستی» را نیکی و بدی یا خیر و شر دانسته‌اند. این برداشت ـ نادرست به‌نظر می‌آید. زیرا این دو گوهر هستی، به‌زبان گاثاها، «مَزداتا» یعنی «آفریدهٔ مزدا» هستند. («تا» یا «دا» کوتاه شدهٔ واژهٔ «داتا» به‌معنی «داده» یا «آفریده» است. برخی از دانشمندان، واژهٔ «مَزداتا» را ترکیبی از دو واژهٔ «مَزْ» به‌معنی «بزرگ» و «داتا» به‌معنی «آفریده» دانسته‌اند و آن را «آفریدهٔ بزرگ» یا «پدیدهٔ بزرگ» معنی کرده‌اند که در اصلِ مفهوم این واژه تفاوتی ایجاد نمی‌کند.)

پس، به‌هرروی این دو گوهر هستی، پدیده یا آفریدهٔ خداوند هستند؛ و در بینش زرتشت، آفرینش در اندیشهٔ رسا و خرد برتر آفریدگار و برپایهٔ راستی مطلق او انجام گرفته است، بنابراین کژی و کاستی در آن راه ندارد، درنتیجهٔ در بین آفریده‌های مزدا، بدی یا شر و کژی و تباهی موجود نیست.

خدایی که زرتشت شناخته و شناسانده است سراسر راستی، پاکی، نیک اندیشی، خردمندی، دانایی، رسایی، مهربانی، دادگری، توانایی، سازندگی و نیکی است. دروغ، فریب، خشم، نارسایی، ناتوانی، تباهی و بدی در ذات او نیست و پس، از ذات او برنمی‌تابد. به‌عبارت دیگر «بدی» آفریدهٔ مزدا نیست؛ بنابراین دو گوهر بنیادی هستی که آفریدهٔ مزدا هستند، نیکی و بدی یا خیر و شر نیستند بلکه همانطور که گفته شد منظور از آن‌ها، همان دو گوهر متضادی است که

اساس و بنیان آفرینش است و همه‌چیز برپایهٔ آن، پایایی و پویایی یافته است.

یکی از ویژگی‌های برجستهٔ پیام‌های جاودانهٔ زرتشت اینست که در آن‌ها به‌موضوع‌های مربوط به‌ماورای طبیعت، چندان نمی‌پردازد و اگر هم بنا به‌ضرورت، (برای پی‌ریزی و زیرسازی موضوع‌های مربوط به‌واقعیت‌های زندگی انسان) اشاره‌ای به‌برخی از آنها داشته باشد، خیلی زود می‌گذرد و پیش از آنکه اندیشهٔ مردم در پیچ و خم‌های بی‌پایان آن، پریشان شود و آنان رابه‌خیال پردازی و وهم‌گرایی دچار سازد، راه را به‌دنیای واقعیت‌ها می‌گشاید. پیام زرتشت برای پرورش اندیشه و خرد انسان است، برای رشد و بالندگی ویژگی‌های نیک و درست‌سازی اخلاق انسان است. تلاش زرتشت براین است تا با پیام اندیشه‌برانگیز خود، مردم را در پندار و گفتار و کردار به‌رسایی رساند؛ و بدین وسیله دنیایی به‌وجود آورد که در آن انسان‌های آگاه، آزاد و خردمند با پیروی از راستی و درستی در آن زندگی کنند؛ و جهان را از نیاز و آز و رشک و کین و خشم بپالایند. پس پیام زرتشت پیام بهسازی رفتار انسان و روابط انسان‌ها در این جهان است، و به‌دنیای نادیدنی و نامحسوس و روابط فراطبیعی، چندان کاری ندارد.

از این رو، زرتشت با اشاره‌ای گذرا به‌بنیان هستی، گفتگو را به‌تجلّی این دو گوهر متضاد، در اندیشهٔ انسان می‌کشاند و با بحث دربارهٔ تضاد منشی، چگونگی به‌وجود آمدن نیکی و بدی را توجیه می‌کند. آنگاه پی‌آمد گرایش انسان به‌نیکی یا بدی را به‌روشنی شرح می‌دهد؛ و به‌این ترتیب انسان را تشویق می‌کند تا آگاهانه و آزادانه

نیکی را برگزینند و با بدی به‌مبارزه برخیزد. به‌این ترتیب، زرتشت با مطرح کردن وجود دو گوهر متضاد درهستی جهان، بلافاصله به‌بیان رابطهٔ بین دو گوهر بنیادی از یک طرف، و عملکرد آن در اندیشهٔ انسان از طرف دیگر، می‌پردازد و بدین‌گونه با تشریح آثار و نتایج آن در زندگی انسان، موضوع را از حوزه تخیّل و تفکّرِ محض، به‌میدان واقعیت و عمل هدایت می‌کند.

وجود بدی در جهان، همواره نظر فیلسوفان و اندیشمندان بزرگ را به‌خود جلب کرده است؛ و هرکدام کوشیده‌اند تا برپایهٔ بینش ویژهٔ خود، آن را به‌گونه‌ای توجیه کنند.

از یک طرف در بینش پیام‌آوران راستین، سرشت خداوند یکتا تنها نیکی، راستی و سازندگی است. نهاد خداوند سرشار از ویژگی‌های نیک است، و بدی و ناراستی در آن جای ندارد. پس، از این دیدگاه، کژی و کاستی و دروغ و بدی، از ذات پروردگار بروز نمی‌کند. به‌تعبیر دیگر، در آفرینش خدای یگانه پدیده‌ای با ارزش «   » وجود ندارد.

از طرف دیگر، در جوامع بشری «بدی» واقعیت دارد. بدی‌ها را می‌توان دید، می‌توان شنید، و می‌توان احساس کرد. دروغ، دورویی، فریب، ستم، زورگویی، چپاول، کشتار و... اینها همه هستند و «بد» هستند. پس این بدی‌ها از کجا آمده‌اند؟ آفرینندهٔ جهان که «یگانه» است و جز او آفریدگاری نیست. آفریدگار یگانه هم که جز نیکی

چیزی را نیافریده است و بدی‌ها در آفرینش او نیستند. امّا «بدی»ها وجود دارند، و چنان آشکارند که نمی‌توان وجودشان را انکار کرد یا در بودنشان حتی تردیدی به‌خود راه داد. اشوزرتشت، علّت وجود بدی‌ها در جوامع انسانی، را اینچنین دریافته است:

«این دو گوهر همزاد و متضاد، چون در اندیشه پدیدار شوند، نیکی و بدی بوجود می‌آید، آنگاه، دانا نیکی را می‌گزیند و نادان بدی را.»

(گاثاها، یسنای ۳۰، بند ۳)

براین باور، بدی‌ها را نه خداوند، که انسان می‌آفریند. نیکی و بدی زاییدهٔ اندیشهٔ انسان است. در بینش زرتشت، انسان برپایهٔ قانون اَشا (هنجار هستی یانظام خلقت)، دارای «اختیار» است.براساس این قانون و نظام ـ که همان خواست و ارادهٔ خداوند است ـ انسان، آزاد آفریده شده است؛ آزاد در اینکه چگونه بیندیشد و چه‌گونه انتخاب کند. این آزادی اندیشیدن و آزادی گزینش، او را طبعاً در برابر چگونگی اندیشه‌اش و نوع انتخابش مسئول می‌گرداند؛ به‌این معنی که برپایهٔ قانون عکس‌العمل، ـ که زرتشت، فراوان برآن تأکید کرده است ـ بازتاب رفتار انسان، همان‌گونه که هست، به‌خودش باز می‌گردد. به‌بیان دیگر، نیکی یا بدی، واکنش طبیعی خود را، خود به‌خود به‌وجود می‌آورد.

قانون عکس‌العمل و بازگشت موج‌گونهٔ کنش انسان به‌خود انسان، موضوع جالب بهشت و دوزخ را در جهان‌نگری زرتشت پدید می‌آورد که گفتاری دیگر است، و جا دارد که در جایی دیگر به‌آن

پرداخته شود.

زرتشت، آزاد بودن انسان در چگونه اندیشیدن و چه‌گونه گزیدن را، اینچنین بیان کرده است:

«دریافتم که اندیشهٔ رسا از توست، خرد جهان آفرین از توست، و ای خداوند جان و خرد، این نیز از توست که انسان را راه نمود و آزاد گذاشت که اگر بخواهد به‌راستی گراید یا دروغ را برگزیند.»

(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۹)

پس در بینش زرتشت، ارادهٔ خداوند یا نظام آفرینش براین قرار گرفته است، که انسان با توانایی اندیشیدن آفریده شود و نیز آزاد باشد که به‌هرگونه بیندیشد و به‌هرگونه برگزیند. در این صورت، انسان آزاد است که نیک بیندیشد یا بد. به‌عبارت دیگر، بنا به‌قانون تغییر ناپذیر اَشا (هنجار هستی یا خواست خداوند)، دو گوهر همزاد و متضادِ موجود در هستی، طبیعتاً در اندیشهٔ انسان نیز کارسازند، و این تضاد که بنیاد آفرینش است تنها در این‌جا، یعنی دراندیشهٔ آزاد انسان، می‌تواند ارزش بیافریند و نیکی یا بدی را به‌وجود آورد. به‌بیان ساده‌تر، در جهان بی‌کران هستی، هرکجا که پدیدهٔ اندیشمندی چون انسان، وجود نداشته باشد، ارزشی با مفهوم نیک یا بد نیز وجود ندارد. تصوّر این حقیقت، بسیار ساده است که در همین کرهٔ زمین اگر انسان وجود نداشت یا اینکه از بهرهٔ هوشی پائینی در سطح جانوران دیگر برخوردار بود ونمی‌توانست این‌چنین بیندیشد، بد یا خوب هم وجود نداشت. حیواناتی که توانایی اندیشیدن ندارند، تنها به‌حکم

غریزه رفتار می‌کنند؛ و در این زندگی قهری و غریزی، همه‌چیز بی «ارزش» است؛ همهٔ رفتارها آهنگی یکنواخت دارند، و هیچ چیزی باهیچ رفتاری «بد» نیست؛ و چون بد وجود ندارد نیک هم بی‌معنی است. به‌همین دلیل در دنیایی که انسان زندگی نمی‌کند همه‌چیز لازم و ملزوم و مکمّل یکدیگرند و هیچ ارزش نیک یا بد بودن را ندارد. نیکی و بدی را اندیشهٔ آزاد انسان خلق می‌کند، و پس از اندیشه، در گفتار و کردار اونیز تجلّی می‌یابد؛ و به‌این ترتیب نیک و بد در جوامع انسانی عینیت پیدا می‌کند.

بنا به‌تشخیص زرتشت، انسان‌ها در این مرحله که مرحلهٔ گزینش است، به‌دوگروه بخش می‌شوند؛ گروهی که از دانش، آگاهی، خرد و بینش کافی برخوردارند، نیک را برمی‌گزینند، و آنان که به‌هردلیل از دانش و بینش لازم برخوردار نیستند فریب می‌خورند و به‌بدی می‌گرایند، و سرانجام با پیروی از بدی و تسلیم شدن به‌مظاهر آن، زندگی را به‌تباهی می‌کشانند.

زرتشت براین باور است که انتخاب راه راست یا کژ، بستگی به‌میزان دانایی انسان دارد. دانا، آگاهانه راه درست را برمی‌گزیند و نادان ناخودآگاه به‌راه نادرست کشیده می‌شود. در اینجاست که پیامبر وظیفهٔ انسان را در میدان کشاکش نیکی و بدی ـ که خود می‌آفریند ـ به‌روشنی مشخّص کرده است. وظیفهٔ انسان مبارزهٔ پیگیر و افزاینده با بدی است؛ امّا نکتهٔ قابل توّجه در این پیام اهورایی زرتشت، این است که چون گرایش به‌بدی نتیجهٔ قهری نادانی و ناآگاهی است پس نخستین شرط این مبارزهٔ مقدّس و سازنده این است که دانش و بینش

و آگاهی انسان‌ها، به‌طور مستمر و مداوم افزایش یابد؛ و برهمین باور است که زرتشت نخستین تکلیف انسان را در این پیکار زندگی ساز چنین تعیین می‌کند: آگاه شدن و آگاه کردن، افزودن بردانش خود و دیگران، گسترش دادن و عمق بخشیدن به‌بینش انسان.

«کدام راه بهترین است؟ راه راست یا راه دروغ؟
دانا باید حقیقت را برای مردم آشکار سازد تا نادان نتواند مردم ناآگاه را گمراه کند. ای مزدااهورا، کسانی را که ارزش راستی و نیک اندیشی را برای دیگران آشکار می‌کنند یاری کن.»
(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۱۷)

گفتیم که بنا به‌باور زرتشت، اهورامزدا برپایهٔ قانون خلقت (نظام آفرینش) ـ که گاثاها آن را قانون اَشا یا قانون راستی نامیده است ـ انسان را در اندیشیدن و درگزینش، آزاد آفریده است. به‌عبارت دیگر، انسان دارای اختیار است که نیک بیندیشد یابد، راست بیندیشد یا کژ، درست بیندیشد یا نادرست. حال اگر راست بیندیشد این راستی درگفتار وکردارش هم منعکس می‌شود و نیکی به‌وجود می‌آید؛ و اگر کژ بیندیشد این کژی و ناراستی درگفتار وکردارش هم بازتاب می‌یابد و در نتیجه بدی آفریده می‌شود.

پس به‌این ترتیب، «بد» در خلقت آفریدگار وجود ندارد و زاییدهٔ اندیشهٔ ناراست انسان است؛ در این صورت به‌جای اینکه بگوئیم:

«نیکی» و «بدی» در جهان وجود دارد، بهتر است بگوئیم: «نیک اندیشی» و «بداندیشی» در جهان وجود دارد. (این دو واژهٔ مرکب، در اوستا به‌صورت «سِپَنتامَیْنو» و «اَنگرَه‌مَیْنو» آمده است. «مَیْنو» به‌معنی منش و اندیشه است. «سِپَنْتا» یعنی افزاینده و سازنده، «اَنْگْرَه» یعنی کاهنده و تباهنده. پس «سِپَنْتامَیْنو» یعنی اندیشهٔ سازنده و نیک، و «اَنْگْره مَیْنو» یعنی اندیشهٔ مُخرّب و بد. واژهٔ اوستایی «اَنگره مَینو» بعداً در فارسی به‌صورت «اهریمن» درآمده است. پس اهریمن در فرهنگ اوستای نیز موجودی ـ به‌هرصورت ـ نیست بلکه به‌معنی اندیشهٔ کاهنده و تباهنده می‌باشد).

البتّه چون نتیجهٔ نیک اندیشی انسان، نیک گفتاری و نیک کرداری است و حاصل بداندیشی او، بدگفتاری و بدکرداری می‌باشد، و همهٔ اینها نیز تنها در جوامع انسانی واقعیت دارند، از آن بهتر این است که بگوئیم: «انسان نیک» و «انسان بد». یعنی درحقیقت، نیکی و بدی در جهان وجود ندارند بلکه این انسان نیک و انسان بد است که در جهان پرورده می‌شود و موجودیت می‌یابد؛ و این، برپایهٔ بینش زرتشت ـ چنان که گفته شد ـ بهترین، مناسب‌ترین و درست‌ترین تعبیر است.

«به‌بهترین سخنان گوش فرادهید و آن را با اندیشهٔ روشن بسنجید، آنگاه هریک از شما راه خود را آزادانه برگزینید.
امّا پیش از آنکه زمان گزینش فرا رسد بدرستی بیدار شوید و آئین راستی را دریابید.»

(گاثاها، یسنای ۳۰، بند ۲)

امشاسپندان

از دیدگاه زرتشت و آئین زرتشتی

هر موجودی، صفت‌ها و توانایی‌هایی دارد که به‌آن‌ها شناخته می‌شود. این صفت‌ها را می‌توانیم فروزه‌های آن موجود بنامیم. مثلاً پرندگان از موجودهای زنده‌ای هستند که با شُشْ نفس می‌کشند؛ پوستشان از پر پوشیده شده است؛ دارای استخوان‌بندی هستند؛ برای تولید مثل، تخم می‌گذارند؛ گرمای بدنشان در دماهای متغیّر محیط، ثابت است، به‌جای دست، بال دارند؛ به‌جای لب و دندان، منقار دارند و... پس هرپرنده‌ای، هرکدام از این صفت‌ها (فروزه‌ها) را دارد. عکس این مطلب، تنها به‌این شکل درست است که: هرموجود زنده‌ای که همهٔ این فروزه‌ها را با هم داشته باشد، پرنده است. بدیهی است که اگر موجودی برخی از این فروزه را دارا باشد، نمی‌توان گفت که حتماً پرنده است. به‌عنوان مثال، اگرموجودی تخم گذار باشد ممکن است پرنده نباشد، چون مثلاً ماهی‌ها هم تخم می‌گذارند. یا اگر موجودی تخم‌گذار باشد، با شُشْ نفس بکشد، و

استخوان بندی هم داشته باشد، باز هم نمی‌توان گفت که حتماً پرنده است؛ زیرا خزندگان هم این صفت‌ها را دارند.

گاهی یک یا چند صفت از یک موجود، ویژهٔ آن موجود است و هیچ موجود دیگری به‌آن صفت‌ها آراسته نیست. این‌گونه صفت‌ها و توانایی‌ها ـ که ویژهٔ یک موجود هستند ـ ویژگی یا خاصّهٔ آن موجود نامیده می‌شوند. مثلاً «حرکت» به‌مفهوم علمی آن، از ویژگی‌های موجود زنده است، .زیرا هیچ موجود غیر زنده‌ای این توانایی را ندارد. در این مورد می‌توان گفت هرموجود زنده‌ای حرکت می‌کند و نیز هرموجودی که توانایی حرکت کردن داشته باشد، زنده است. پس هرصفتی که از «ویژگی»های یک موجود نباشد، به‌تنهایی برای شناخته شدن آن موجود کافی نیست؛ امّا هرصفتی که از ویژگی‌های یک موجود باشد، به‌تنهایی برای شناخته شدن آن موجود کافی است. وزن مخصوص ۱۹/۳۲ گرم برسانتی‌متر مکعب، از ویژگی‌های طلا است، پس طلا عنصری است که وزن مخصوص آن ۱۹/۳۲ است، و نیز هرعنصری که وزن مخصوص آن ۱۹/۳۲ باشد، طلا است.

«تَربودن» از ویژگی‌های آب، «تَر» است، و نیز هرچیزی که «تَر» باشد، آب است. «روشن بودن» از ویژگی‌های نور است؛ پس نور، «روشن» است؛ و نیز هرچیزی که «روشن» باشد، ر است. برروی کرهٔ زمین، «اندیشیدن» از ویژگی‌های انسان است؛ پس انسان، می‌اندیشد، و نیز هرآفریده‌ای برزمین که بتواند بیندیشد، انسان است.

براین پایه، ویژگی هرموجود، ویژهٔ همان موجود است؛ از این‌رو،

هرموجودی که ویژگی معیّنی داشته باشد، از نظر جنس یا نوع، منحصر به‌فرد است.

«آفرینندگی» از ویژگی‌های خداوند است؛ پس خدا می‌آفریند، و نیز هرموجودی که بتواند بیافریند، خدا است. برپایه نتیجه‌ای که پیشتر به‌دست آمد، چون آفرینندگی از توانایی‌های ویژه خداوند است، پس خداوند در این ویژگی، یکتا است.

خداوند، صفت‌ها و توانایی‌های بیشماری دارد، که هرکدام از آنها در ذات او نامحدود، مطلق و بی‌نهایتند. مانند: آفرینندگی، راستی، نیک اندیشی، مهربانی، بخشندگی، بی‌زمانی و...

در «گاثاها» (سرودهای زرتشت)، پیامبر به‌یاری «اندیشهٔ نیک» و «خرد روشن» خود، به‌وجود اهورا مزدا پی می‌بَرد و او را می‌شناسد. دریافتِ خردمندانهٔ زرتشت از خداوند، همین فروزه‌ها و توانایی‌های اوست؛ از این‌رو می‌کوشد تا با توصیف این فروزه‌ها، خداوند را به‌گونه‌ای قابل فهم به‌انسان بشناساند. جز این:

سخن هرچه زین گوهران بگذرد نیابد بدو راه، جان و خرد

فردوسی

برخی از این فروزه‌ها، از ویژگی‌های خدا هستند؛ مانند آفریدگار بودن، بی‌زمان بودن و... امّا برخی دیگر از اینها را ـ گرچه در ذات خداوند، مطلق و بی‌نهایتند؛ و از این نظر جزء ویژگی‌های خدا هستند ـ ولی برپایهٔ قانون اَشا (قانون راستی = نظام آفرینش) که خواست و ارادهٔ خداوند است، انسان نیز می‌تواند به‌طور نسبی ـ امّا نه دارای حَد معیّن ـ کسب نماید. این توانایی، خود از ویژگی‌هایی است که

به‌خواست خداوند و براساس قانون اَشا، در آفرینش انسان منظور گشته است. از دیدگاه زرتشت، انسان نه‌تنها می‌تواند ـ که باید ـ برخی از این صفت‌ها و توانایی‌ها را آگاهانه در خود به‌وجود آورد و آنها را به‌طور مستمر و پیگیر افزایش دهد. زرتشت براین باور است که انسان اگر وجود خود را به‌این فروزه‌ها بیاراید و در رشد مداوم آنها تلاش نماید، «انسانیّت» افزایش خواهد یافت و رشد انسانیّت موجب بالندگی اخلاق انسانی و نیکی و راستی در جهان خواهد شد و زندگی برپایهٔ آئین راستی پیشرفت خواهد کرد. پیشرفت پایان‌ناپذیر زندگی در جهان هستی برپایهٔ راستی، آرمان زرتشت است.

زرتشت، راه رسیدن بشر به‌این آرمان انسانی را آراسته شدن انسان به‌فروزه‌هایی می‌داند که به‌طور مطلق، نامتناهی و نامحدود در ذات خداوند وجود دارند. زرتشت برخی از این فروزه‌ها را برای انسان، پایه‌ای و ریشه‌ای می‌شمارد؛ و به‌همین دلیل، بر آنها بیشتر تأکید می‌ورزد؛ مانند نیک اندیشی (= پاک منشی) که آن را در بیشتر پیام‌هایش، به‌مناسبتی مطرح می‌کند؛ چه، آن را زیربنای سازندگی اخلاق انسان و مهمترین عامل هماهنگ سازی رفتار بشر با نظام راستی، می‌داند. زرتشت به‌طور کلّی شش فروزه از فروزه‌های خداوند را برای رشد انسانیّت در انسان و تکامل اخلاقی او ـ که نتیجه‌اش پیشرفت زندگی، هماهنگ با راستی است ـ لازم و کافی می‌داند. او در گاتاهای ورجاوند خود، این شش فروزه را با این مفاهیم مطرح می‌کند:

وُهومَن = نیک اندیشی

اَشا = راستی
خْشَثْرا = توانایی
آرَمَئیتی = مهرورزی
هَئورْوَتات = رسایی
اَمِرتات = بی‌مرگی

بدین گونه، زرتشت با بیان این حقیقت ـ که انسان نیز می‌تواند برخی از فروزه‌های ذاتی خداوند را در خود پرورش دهد ـ رابطه‌ای نزدیک و صمیمانه بین انسان و خدا برقرار می‌کند، تا جایی که انسان مقام خود را در آفرینش خداوند بسیار والا و ارجمند می‌یابد و آفریدگارِ خود را نه به‌صورت فرمانروایی جبّار و قهّار، که به‌شکلِ یک دوست صمیمی و بسیار نزدیک به‌خود، احساس می‌کند. او خود را «بنده»ی خدا نمی‌بیند، بلکه خدا را دوست خود و خود را دوست خدا می‌یابد؛ و این نزدیک بودن دوستانهٔ خدا به‌انسان، و پیوند اخلاقی انسان با خدا، چنان است که انسان رااز هرگونه مراسم پیچیدهٔ مذهبی ـ به‌انگیزهٔ جلب نظر پروردگار ـ بی‌نیاز می‌کند. تنها واسطه‌های ارتباط انسان با خدا، همین فروزه‌های نیک و نمادهای عالی اخلاقی هستند.

در «گاثاها» فروزهٔ «نیک اندیشی» بیشتر به‌صورت واژه‌های «وُهومَنَنگْها» (وُهو= نیک. مَنَنْگْها = اندیشیدن)، «وَنگْئوش مَنَنگْهوُ»

(وَنگْهِئوش = وُهو = نیک. مَنَنْگْهُو = مَن = اندیشیدن) و «وُهو مَنُو» (وُهو = نیک. مَنو = مَن = اندیشیدن)، آمده است که معنی همهٔ آنها «نیک اندیشی» و «پاک منشی» است. این واژه‌های اوستایی، در زبان فارسی به «وَهْمَن» یا «بهمن» تبدیل شده‌اند. نیک اندیشی یکی از فروزه‌های ذاتی خداوند است که انسان نیز باید در دوران زندگیش در این جهان، آن را درخود بپرورد و بیفزاید. زرتشت در بیشتر سرودهایش، ارزش نیک‌اندیشی را به‌شیوه‌های گوناگون، برای بشر بیان می‌کند و براهمیّت آن در بهسازی رفتار انسان، پیوسته پای می‌فشارد.

در این تردیدی نیست که اندیشهٔ انسان پایه و بنیان گفتار و کردار اوست؛ و تداوم و تکرار هرگونه گفتار یا کردار، به‌تدریج عادت یا اخلاق ویژه‌ای را در انسان به‌وجود می‌آورد؛ بنابراین اخلاق یا عادت‌های رفتاری انسان، ناشی از چگونگی اندیشه و تخیّل اوست؛ از این‌رو، زرتشت نیک اندیشی را بنیان نیک گفتاری و نیک‌کرداری انسان، و نیز سرچشمهٔ فروزش دیگر فروزه‌های نیک در او می‌داند. زرتشت، نیک‌اندیشی را به‌دلیل اهمیّت بنیادی که در ساختار اخلاق و رفتار بشر، و نهایتاً در روند تکامل زندگی در جهان دارد، بسیار و بسیار ارج می‌نهد و می‌کوشد تا با تکرار فراوان تأثیر آن در پیشرفت همه جانبهٔ زندگی، باور انسان را در درک اهمیت آن، آگاهانه به‌یقین برساند.

در بیان میزان اهمیّتی که زرتشت برای این فروزهٔ بنیادی قایل شده است، کافی است بدانیم که او در یکصد و بیست و نه بند از

سرودهایش (که جمعاً دویست و سی و هشت بند است)، دربارهٔ ارزش نیک اندیشی و تأثیر آن در رسیدن بشر به‌خوشبختی آرمانی، سخن گفته است.

فروزهٔ «راستی» در گاثاها بیشتر به‌صورت «اَشا»، «اَشِم»، «اَشَهْیا» و «اَشاوَهیشْتا» (آشا = راستی. وَهیشْتا = برترین،کامل‌ترین) آمده است. این واژه‌ها در زبان فارسی به‌واژهٔ «اَردیبهشت» دگرگون شده‌اند.

«راستی»، در ذات خداوند، نظم مطلق و توانایی نظم دادن است که به‌صورت نظم و قانون حاکم برهستی (نظام راستی) تجلّی کرده است. این فروزه، در انسان نیز توانایی نظم دادن به‌رفتار برپایهٔ راستی، یا به‌بیان دیگر، هماهنگ کردن اندیشه و گفتار و کردار با نظام راستی است. هرکس باید این توانایی را پیوسته در خود پرورش دهد که همهٔ رفتارهایش را هماره با راستی هماهنگ سازد و بیرون از راستراه روشن راستی راهی نپوید؛ و پیوسته براین باور، استوار باشد که:

تنها یک «راه» وجود دارد و آن «راستی» است.

یسنا ـ هات ۷۲، بند ۱۱

فروزهٔ «توانایی» در گاثاها بیشتر به‌صورت «خْشَثْرا»، «خْشَثْرِم» و «خْشَثْرَهْیا» آمده است. این واژه‌هادر اوستای بعدی به «خْشَترَ وَئیرْیَه» تبدیل شده‌اند که بتدریج در فارسی به‌واژهٔ «شهریور» تغییر شکل داده است.

«توانایی» به‌گونهٔ مطلق، نامحدود و نامتناهی در ذات خداوند وجود دارد. توانایی آفریدن ـ از جمله خود آفرینی ـ یکی از توانایی‌های ویژهٔ خداوند است. توانایی خداوند با توجه

به‌نیک‌اندیشی، راستی، مهرورزی و کمال بی‌زوال و بی‌نهایتش، توانایی سازنده است، نه تباهنده و مخرب. از دیدگاه زرتشت، خداوند ـ گرچه «هَروِسْپ توان» (برهرچیز توانا) است ـ امّا توانائیش را جز در راه سازندگی، نیک آفرینی، بخشندگی و بخشایشگری به‌کار نمی‌گیرد.

فروزهٔ توانایی در انسان، در واقع برخی از توانایی‌های ذاتی خداوند به‌گونهٔ محدود و متناهی است، که انسان می‌تواند آنها را در نهاد خود به‌وجود آورد و افزایش دهد؛ مانند توانایی گذشت و مهربانی، توانایی تسلّط براراده و رفتار یا ایجاد هماهنگی بین خواست و خرد (خویشتنداری)، توانایی پیروی از نظام راستی، توانایی دفاع از حق و مبارزه با دروغ، توانایی آزاده بودن و آزاد اندیشیدن، و در کلامی کوتاه، همهٔ توانایی‌های اخلاقی و معنوی. کسی که به‌فروزهٔ «خْشَثْرا» آراسته باشد با آگاهی به‌این حقیقت که توانایی‌اش پرتوی از توانایی سازندهٔ خداوند است، آن را جز در راه خوشبختی بشر، آبادانی جهان و پیشبرد زندگی در جهان هستی، به‌کار نمی‌گیرد.

فروزهٔ «مهرورزی» در گاثاها بیشتر به‌شکل «آرَمَئیتی»، «آرَمئی‌تیش» آمده است. این واژه‌های اوستایی، (باصفت سْپِنْتْا، بمعنی افزاینده) در فارسی به‌گونهٔ «سِپَنداْرْمَذ» یا «اسفند»، تغییرشکل داده‌اند.

«مهرورزی» نیز از فروزه‌های ذاتی خداوند است. خداوند همهٔ آفریده‌های خود را بیکران و نامحدود دوست دارد، همه‌چیز در خداوند بی‌نهایت است پس دوستیش، مهربانیش و گذشت و

بخشندگیش نیز این‌چنین است. از این‌رو، ذاتاً به‌کسی زور نمی‌گوید، به‌کسی ستم روا نمی‌دارد، برکسی خشم نمی‌گیرد، کسی را فریب نمی‌دهد، و از هیچکس انتقام نمی‌گیرد. از دید زرتشت، ـ چنانکه پیش‌تر آمد ـ انسان‌ها بنده و بردهٔ خدا نیستند، بلکه خداوند آنها را ـ ویژه اگر پیرو راستی باشند ـ به‌چشم یک «دوست» می‌نگرد؛ و از این فراتر، پذیرای «دوستی» آنان است.

خداوند جان و خرد، از رسایی، جاودانگی، راستی، توانایی و نیک اندیشی خود به‌کسی خواهد بخشید که در اندیشه و کردار، دوست او باشد.

گاتاها ـ یسنای ۳۱، بند ۲۱

رابطهٔ بین انسان و خدا در بینش زرتشت، برپایهٔ دوستی و محبّت است، نه برمبنای ترس و هراس. از این دیدگاه، انسان نیز باید بکوشد تا فروزهٔ مهرورزی را پیوسته در خود گسترش و افزایش دهد. گذشت، فروتنی، مهربانی، دوستداری، محبّت، غم‌خواری، بخشندگی، دهشتمندی، خوشبینی، دادورزی، و... از پرتوهای فروزهٔ مهرورزی در انسان هستند.

فروزهٔ «رسایی» در گاتاها بیشتر به‌شکل «هَئورْواتا»، «هَئورْوَ» «هَئورْوَتاتُو» آمده است. این واژه‌ها، در زبان فارسی به‌صورت «خُرداد» بیان می‌شوند.

«رسایی» از فروزه‌هایی است که در خداوند، بی‌مانند و مطلق است؛ امّا چنانکه گفته شد، انسان نیز می‌تواند به‌طور نسبی ـ ولی پیوسته و افزاینده ـ خود را به‌آن بیاراید. روشن است که جریان

تدریجی «رسایی» یا به‌تعبیر دیگر، «تکامل زندگی» هنگامی آغاز می‌شود که انسان خود را از پیش به‌فروزه‌های «نیک‌اندیشی»، «راستی»، «توانایی سازنده» و «مهرورزی» آراسته باشد. به‌بیان ساده‌تر، «رسایی» نیز همراستا با رشد هماهنگ فروزه‌های یاد شده در انسان افزایش می‌یابد و او را به‌تدریج به‌انسان کامل یا انسان آرمانی نزدیک می‌کند؛ و بی‌تردید این انسان‌های کامل هستند که جامعهٔ کامل، زندگی کامل، و سرانجام جهان آرمانی را می‌سازند. در بینش زرتشت، فروزه‌های «رسایی» و «بی مرگی» بهم پیوسته‌اند. به‌این معنی که اگر انسان به‌رسایی برسد خود به‌خود به «بی‌مرگی» نیز خواهد رسید.

فروزهٔ «بی‌مرگی» در گاثاها بیشتر به‌شکل واژه‌های «اَمِرِتاتا»، «اَمِرِتاتَس‌چا» و «اَمِرِتَتاتِم» (اَ، حرف نفی است. مِرِتَه = مرگ)، آمده است. این واژه‌ها در زبان فارسی، «اَمُرداد» شده‌اند که امروزه آن را به‌اشتباه «مُرداد» نیز می‌گویند.

بدیهی است که بی‌مرگی یا جاودانگی ـ به‌مفهوم واژه‌ای آن ـ از ویژگی‌های ذاتی خداوند است، امّا انسان نیز برپایهٔ نظامی که در آفرینش او منظور گشته است، می‌تواند به‌گونه‌ای دیگر و به‌طور نسبی، به‌دریافت آن نایل شود. در بینش زرتشت، انسان برپایه قانون اَشا ـ که نظام اهورایی حاکم برهستی است ـ با توانایی اندیشیدن آفریده شده است. از این‌رو، برتری انسان برحیوان به‌نیروی اندیشیدن اوست. به‌بیان دیگر، «انسان بودنِ» انسان به‌اینست که می‌تواند بیندیشد. اینکه می‌گوییم انسانی نیک است، به‌این معنی

است که اندیشه‌اش نیک است. وقتی می‌گوییم انسانی خوشبخت است، به‌این معنی است که در اندیشه‌اش احساس آرامش، شادمانی و خوشبختی می‌کند. وقتی کسی راست می‌گوید، به‌این دلیل است که راست می‌اندیشد؛ یا وقتی کسی به‌دیگری کمک می‌کند، اندیشه‌اش او را به‌این کار وا می‌دارد.

انسان به‌دو گونه رفتار می‌کند. گونه‌ای از رفتارهایش، غریزی و طبیعی است که بین انسان و جانوران دیگر مشکوک است. گونهٔ دیگر، رفتارهایی ویژه انسان است که ناشی از توانایی اندیشیدن اوست. از این‌رو می‌توان گفت که انسان برابر است با اندیشه.

ای برادر، تو همه اندیشه‌ای   مابقی را استخوان و ریشه‌ای

مولوی

از این دیدگاه، وقتی می‌گوییم انسان به‌رسایی می‌رسد، به‌این معنی است که اندیشه‌اش به‌رسایی می‌رسد. یکی از ویژگی‌های برجسته اندیشهٔ رسا، سازندگی است. در اندیشهٔ رسا، عوامل کاهنده و تباهنده ـ که در تضاد با افزایندگی و سازندگی هستند ـ وجود ندارند. در نتیجه، اندیشهٔ رسا همواره پویا، بالنده و شکوفا است. اینگونه اندیشه‌ها موجب پویایی، بالندگی و شکوفایی اندیشه‌های دیگر خواهند شد؛ و این فرآیند تکاملی اندیشه‌ها، به‌گونهٔ افزاینده و فراگیر، تداومی جاودانه خواهد داشت.

اگر کبریت افروخته‌ای را به‌بوته‌ای خشک نزدیک کنیم، آتش کبریت در بوته می‌گیرد و ان را شعله‌ور می‌کند. شعله آتشی که از آن بوته برمی‌خیزد بوته‌های مجاور را می‌افروزد؛ و هرکدام از آن بوته‌ها،

بوته‌های دیگر را نیز به‌آتش می‌کشند؛ و به‌این ترتیب پس از مدّتی، تمام دشت به‌آتش کشیده می‌شود.

در این تجربه، آیا شعلهٔ چوب کبریتی که موجب افروخته شدن تدریجی همهٔ بوته‌های آن منطقه گردیده است، خود از بین می‌رود یا در درون شعله‌های آتش آن دشت وسیع، زنده می‌ماند؟

شعله کوچک چوب کبریت گرچه به‌همان شکل و اندازهٔ نخستین، دیگر وجود ندارد ولی آشکار است که به‌طورکلّی از بین نرفته است، چون موجب خیزش و شکوفایی آتش‌های دیگر شده است، در واقع افزایش یافته و به‌تعبیری، در درون آتش بزرگ دشت زنده مانده است.

براین قیاس، اندیشه‌ای که بتواند موجب پویایی و شکوفایی اندیشه‌های دیگر شود، هرگز نابود نمی‌شود و جاودانه می‌ماند. براین ، تأثیر اندیشه‌های رسا در زندگی بشر، تأثیری ماندگار و همیشگی است. به‌تعبیر دیگر، می‌توان گفت که اندیشه‌های رسا، بی‌مرگ و جاودانه‌اند؛ و راز بی‌مرگی انسان (اَمُرداد)، نیز در این نکته نهفته است.

بنابرآنچه گذشت، می‌توان نتیجه گرفت که انسان در اوج رسایی خود، به‌بی‌مرگی می‌رسد؛ و در این سطح از بینایی و عرفان است که به‌راستی در می‌یابد که «خداگونه» شده است و می‌تواند این حقیقت را فریاد کند که «من به‌خدا رسیده‌ام». (یعنی مانند خدا شده‌ام).

گفتیم که فروزه‌های نیک اندیشی، راستی، توانایی، مهرورزی، رسایی و بی‌مرگی به‌طور مطلق، نامحدود و نامتناهی در ذات پروردگار وجود دارند و انسان نیز می‌تواند به‌طور نسبی آنها را کسب کند. اکنون اگر کسی ـ مثلاً ـ فروزهٔ نیک‌اندیشی را تا نزدیک به کمال در خود پرورش دهد، می‌توان گفت که او از نظر نیک اندیشی، به‌خدا نزدیک شده است؛ یا به‌عبارت دیگر، در زمینهٔ نیک اندیشی، «خداگونه» شده است؛ و باز به‌تعبیر دیگر می‌توان گفت که او از نظر نیک اندیشی، به‌خدا رسیده است. (یعنی مانند خدا شده است). امّا اگر کسی فروزه‌های نیک‌اندیشی، راستی، توانایی و مهرورزی را به‌طور هماهنگ در خویش افزایش دهد، به‌تدریج به‌رسایی و بی‌مرگی خواهد رسید.

او را می‌ستاییم و بزرگ می‌داریم، که «**مهربان‌ترین**» است و آفریدگار جان و خرد.
او را می‌ستاییم و بزرگ می‌داریم، که در پرتو «**راستی**»، «**نیک‌اندیشی**» و «**توانایی**» خود، «**رسایی**» و «**جاودانی**» را نوید داده است. بشود که نیروی روان و پایداری معنوی به‌ما ارزانی دارد.

گاثاها ـ یسنای ۴۵، بند ۱۰

در این صورت می‌توان گفت که انسان در مرحله رسایی و بی‌مرگی، حقیقتاً به‌خدا نزدیک شده یا خداگونه گشته یا به‌خدا رسیده است.

ای اهورا، می‌خواهم به‌درستی بدانم:
چگونه به‌آرمان زندگی که رسیدن به توست، دست خواهم یافت؟

چگونه سخنم بردل‌ها خواهد نشست تا مردم را در پرتو پیام مقدّست ـ که برابر قانون راستی، بهترین راهنماست ـ به رسایی و بی‌مرگی، راه برم؟

گاتاها ـ یسنای ۴۴، بند ۱۷

باز گفتیم که خداوند ویژگی‌های فراوانی دارد که انسان نمی‌تواند آنها را کسب کند. مثلاً فروزهٔ آفرینندگی از ویژگی‌های خداست و هیچ موجود دیگری توانایی دست یابی به‌آن را ندارد؛ بنابراین هیچ موجودی نمی‌تواند خدا شود. از این رو مفهوم «خدا شدن انسان» کاملاً نابه‌جا و نادرست است. از دیدگاه زرتشت، انسان می‌تواند با پرورش فروزه‌های ششگانه در خود، خداگونه شود یا به‌خدا نزدیک گردد یا به‌خدا رسد (مانند خدا شود)، امّا هرگز کسی نمی‌تواند خدا شود یا به‌خدایی رسد، که تنها خدا، خداست و هیچ موجودی جز خدا، سزاوار خدایی نیست.

زرتشت در پیام‌های جاودانه‌اش ـ گاتاها ـ برای شش فروزهٔ یادشده، ترتیب یا درجهٔ ویژه‌ای قایل نشده است. تنها از مفهوم سرودهایش می‌توان دریافت که نیک‌اندیشی پایه و آغاز رشد معنوی انسان قلمداد شده است، و انسان برای رسیدن به‌رسایی و بی‌مرگی، ناگزیر است فروزه‌های راستی، توانایی و مهرورزی را نیز در خود بپروراند. همچنین زرتشت در برخی از سرودهایش، این شش فروزه

را باهم و در برخی دیگر به‌مناسبت موضوع، هرکدام را به‌تنهایی یا چند فروزه را در پیوند با یکدیگر آورده است.

به‌عنوان نمونه: در سرود سیزدهم از هات هفتم گاثاها، فروزهٔ نیک اندیشی به‌تنهایی آورده شده است.

ای اهورا، آن راه «نیک‌اندیشی» را که نشانم داد سوشیانت‌ها (سودرسانان و خدمتگزاران راستین بشر) است، و آن اینست که:

هرکار نیکی که برپایهٔ راستی انجام گیرد، شادمانی می‌آورد.
این پاداشی است که تو برای نیک‌اندیشان مقرّر داشته‌ای.

گاثاها ـ یسنای ۳۴، بند ۱۳

در سرود هشتم از هات شانزدهم تنها از فروزهٔ راستی گفتگو شده است.

ای مزدا، پیام تو را بدرستی برای دانایان باز خواهم گفت که:
سرنوشت بدی در انتظار دروغ‌گرایان است، و خوشبختی برای آنان که به «راستی» پایبندند.
براستی، خوشبختی از آنِ کسی است که این پیام مقدس را برای دانایان آشکار سازد.

گاثاها ـ یسنای ۱ ، بند ۸

در سرود دهم از هات یکم گاثاها، فروزه نیک‌اندیشی و راستی باهم آمده‌اند.

پی‌آمد پیروی از «راستی» و «نیک اندیشی»، پارسایی و روشن بینی است؛ و همهٔ آرزوهای اینگونه مردمان نیز با راستی هماهنگ است.
پس آرزوهایشان بی‌پاسخ نخواهد ماند.

گاثاها ـ یسنای ۲۸، بند ۱۰

و یا در سرود نهم از هات ~~نهم~~ ۴۴ گاتاها، فروزه‌های نیک اندیشی، راستی و توانایی، با هم آورده شده‌اند.

ای اهورا، می‌خواهم بدرستی بدانم:
چگونه وجدان خود را در راه پاکی و پارسایی نثار کنم - آنچنانکه رهبر دانا با توانایی و اطمینان، آموزش داده است؟
ای مزدا، خدمتگزار سرسپرده تو، سرانجام - چنانکه خود نوید داده‌ای - در پرتو «راستی»، «نیک‌اندیشی» و «توانایی معنوی» به‌تو خواهد رسید.

گاتاها - یسنای ۴۴، بند ۹

تنها در سه سرود از سرودهای گاتاها، هرشش فروزه با هم آورده شده‌اند. برای نمونه:

مزدا اهورا، در پرتو «توانایی» و «مهر» خویش، «رسایی» و «بی‌مرگی» را به‌کسی خواهد بخشید که در پرتو خرد افزاینده و اندیشه نیک»، گفتار و کردارش با «راستی» هماهنگ باشد.

گاتاها - یسنای ۴۷، بند ۱

پس از زرتشت، یکی از شاگردان مکتب او، کوشید تا شرح برخی از دیدگاه‌های پیامبر را در هفت سرود بسراید. این هفت سرود که یسنایهای ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰ و ۴۱ راتشکیل داده‌اند، هَپْتَنْگ هائیتی (هفت هات) نام‌گرفته‌اند و بعداً، هَفتَن یَشْت (هفت سرود) نیز نامیده شده‌اند. در این سرودها، برای نخستین‌بار هرکدام از فروزه‌های ششگانهٔ یادشده، عنوان اَمْشاسْپَنْد (افزایندهٔ بی‌مرگ) را به‌خود گرفته‌اند.

آفریدگار دانا را می‌ستائیم،
امشاسپندان را می‌ستائیم،
همهٔ آفریده‌های نیک - چه مینوی، چه مادّی - را می‌ستائیم.
افزون باد راستی،
افزون باد وجدان‌های نیک.

یسنا - هات ۳۵، بند ۱

در اوستای جدیدتر، این شش فروزه، به‌گونه زیر مرتّب شده‌اند:
۱ - نیک اندیشی، ۲ - راستی، ۳ - توانائی، ۴ - مهرورزی، ۵ - رسایی، ۶ - بی‌مرگی.

مفهوم ترتیب فوق اینست که انسان برای رسیدن به‌مرحله نهایی تکامل معنوی، که رسایی و بی‌مرگی است - باید خود را به‌ترتیب به‌فروزه‌های نیک‌اندیشی، راستی، توانایی معنوی و مهرورزی بیاراید. به‌تعبیر دیگر، انسان پس از پیمودن مراحل یادشده، به‌انسان کامل یا انسان آرمانی تبدیل خواهد شد؛ و رسیدن به‌هرمرحله، مستلزم پیمودن مرحلهٔ قبل است.

دربارهٔ عنوان «اَمْشاسْپَندان» توضیح زیر لازم به‌نظر می‌رسد که:
از دیدگاه سرایندهٔ هَپْتَنْگ هائیتی، هرفروزه از فروزه‌های ششگانه، یک اَمْشاسْپَنْد (افزایندهٔ بی‌مرگ) است. واژه اَمْشاسْپَنْد، در شکل اوستایی آن در هَپتنگ هائیتی، به‌صورت «اَمِشاسْپِنْتا» آمده است. (= اَ+ مِشا+ سْپِنْتا. اَ، حرف نفی است. مِشا = مرگ. سپِنْتا = افزاینده)

در دوره‌های بعد، «خداگونه شدن» انسان را به‌عنوان فروزه‌ای دیگر، به‌فروزه‌های ششگانه افزودند و بدین گونه به‌دلیل اهمیّت و تقدّس عدد هفت در باور مردم، هفت اَمشاسپندان را به‌وجود آوردند.

بعداً فلسفهٔ زندگی پرور و انسان‌ساز امشاسپندان، در عرفان اصیل و مثبت و انقلابی ایران پس از اسلام، به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم اثر گذاشت و بخشی پرتحرّک و شورانگیز از فلسفهٔ ایران اسلامی را به‌وجود آورد.

هفت شهر عشق را عطّار گشت   ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم

مولوی

در دورهٔ فرمانروایی ساسانیان برایران، به‌دلیل اهمیّتی که دین زرتشتی برای محیط زیست و نگهداری آن از آلودگی و تخریب، قایل بود، برخی از عوامل مهّم و مؤثّر در زندگی انسان را، به‌نحوی به‌یکی از امشاسپندان وابسته کردند تا ارزش و اهمیّت آنها را در باور مردم بپرورند و افزایش دهند؛ و از این طریق، قوانین مربوط به‌نگهداری محیط زیست در جامعه را، کارآیی بیشتری بخشند. این پیوند معنوی انسان با طبیعت، به‌گونهٔ زیر انجام گرفت:

ـ نگهداری و پرورش جانوران سودمند، از نیک‌اندیشی است. پس جانوران سودرسان به‌امشاسپندان بهمن (فروزهٔ نیک‌اندیشی) بستگی و پیوند دارند.

۲ ـ نگهداری آتش و پرهیز از آلودن آن ـ که سالم ماندن هوا ـ بستگی دارد ـ پیروی از راستی است. پس، آتش با امشاسپند اَردیبهشت (فروزهٔ راستی) رابطهٔ نزدیک دارد.

۳ ـ نقش فلزّات در پیشبرد زندگی انسان و صنعت و تمدّن بشر، برکسی پوشیده نیست. از طرفی استخراج فلزّات و کاربَری درست آنها، و نگهداری آنها از استهلاک و تخریب، نشان توانایی فکری انسان و آگاهی و دانش بالای اوست. از سوی دیگر، فلّز الگوی توانایی، مقاومت، بردباری و استواری است. از این‌رو، فلّز با امشاسپند شهریور (فروزهٔ توانایی)، پیوندی ناگسستنی دارد.

۴ ـ تأثیر حفظ خاک و نیالودن آن، در تداوم زندگی بشر برروی کرهٔ زمین، تردیدناپذیر است. همچنین زمین (خاک) همهٔ دارایی خود را با دست و دلبازی و با فروتنی و مهربانی، در اختیار انسان و سایر موجودات زنده قرار می‌دهد. از این جهت، زمین الگوی فروتنی، از خودگذشتگی و مهرورزی است. پس زمین با امشاسپند سِپَنْدارْمَذ (فروزهٔ مهرورزی)، ارتباطی ویژه دارد.

۵ ـ نگهداری آب، پرهیز از آلودن آن و استفادهٔ درست از آن، نشان رسایی اندیشه و خرد، و ژرفای دانش و بینش انسان است. بنابراین، آب با امشاسپند خُرداد (فروزهٔ رسایی) پیوند نزدیک دارد.

ـ وجود گیاه برروی زمین، به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم موجب ادامهٔ زندگی انسان و مانع مرگ و نابودی او می‌شود. بنابراین، مرگ گیاه برابر است با مرگ انسان؛ و حفظ گیاهان و جلوگیری از نابودی آنان، بی‌مرگی نسل انسان را برروی زمین. به‌طور کلّی ـ به‌دنبال دارد. از

این رو، گیاه با امشاسپند اَمُرداد (فروزهٔ بی‌مرگی) بستگی منطقی دارد.

موبدان دانشمند و بینشور زرتشتی برای اینکه ارزش فروزه‌های نیک‌اندیشی، راستی، توانایی، مهرورزی، رسایی و بی‌مرگی را همواره در مّد نظر انسان نگاه دارند و نیز اهمیّت حیوان، آتش، فلّز، خاک، آب و گیاه در زندگی بهنجارِ انسان برروی زمین را، در یادها بپایانند ـ به‌گونه‌ای که همواره در خاطر انسان، درخششی پایدار داشته باشد ـ بخشی از مراسم سنتّیِ دینی و ملّی را چنان طرّاحی کردند که نشان‌های کوچکی از عوامل مؤثّر در زیست انسان را (که یاد شد)، در خود داشته باشند تا بدین وسیله با دیدن مکرّر آنها، توّجه انسان به‌اهمیّت نگاهداری عوامل مهم تشکیل دهندهٔ محیط زیست، و نیز ارزش فروزه‌های مربوط به‌هرکدام، به‌حّد کافی و به‌طور مداوم جلب شود.

این نشان‌های هشدار دهنده، چنین‌اند:

در همهٔ مراسم و آداب مذهبی یا سنّت‌های قومی و ملّی ـ که در سال، تعداد آنها فراوان است ـ سفرهٔ سفیدی را به‌نشانهٔ گستردگی زمین، در جایگاه اجرای مراسم می‌گسترند و برروی آن مواد زیر را قرار می‌دهند:

یک لیوان یا کاسهٔ کوچک پر از شیر گاو یا گوسفند، به‌نشانهٔ جانوران سودرسان.

یک آتشدان کوچک که آتش در آن فروزان است یا یک چراغ روغنی روشن، که شعلهٔ آن نشان آتش است.

یک کاسهٔ فلزی (که معمولاً از مِس سفید شده است) پر از آب، که کاسه نشانه‌ای از فلز، و آب داخل آن نمونه‌ای از آب‌های روی زمین است.

یک گلدان محتوی شاخه‌های مورد و سرو، به‌نشانهٔ گیاهان روی زمین.

چون همهٔ کسانی که در مراسم شرکت می‌کنند، در بدو ورود خود برای چند دقیقه در جایگاه ویژهٔ اجرای مراسم نیز حضور می‌یابند، ناگزیر با سفره و دیگر مواد نشانه‌ای روی آن روبرو خواهند شد؛ تداوم و تکرار این رودررویی ـ که جنبهٔ یادگیری غیرمستقیم دارد ـ اثرماندگار خود را در ذهن و ضمیر آنان به‌جای خواهد گذاشت.

بهشت و دوزخ از دیدگاه زرتشت

در بینش زرتشت، اهورامزدا (خداوند جان و خرد)، هستی را برپایهٔ قانون ثابتی آفریده است که در ذات اوست و پس در همهٔ هستی نیز جاریست. زرتشت این قانون ذاتی آفریدگار را که برآفرینش او نیز حکمفرماست، «اَشا» یا «راستی» نامیده است. این قانون ثابت ازلی و ابدی را به‌بیان دیگر، می‌توان نظام هستی یا داد آفرینش نیز نامید که به‌تعبیری همان خواست و ارادهٔ خداوند است. پس به‌عبارت کوتاه‌تر، «اَشا» یا «قانون راستی» که از ویژگی‌های ذاتی اهورامزدا است، همان قانون یا نظمی است که هستی برپایهٔ آن شکل گرفته و نظام یافته است؛ و طبعاً در همهٔ آن نیز جاری و هماره برآن حکمفرماست.

«آنکه نخستین‌بار به‌روشنایی جهان هستی اندیشید، از خرد خویش «قانون راستی» رابیافرید و برابر این قانون، هموارە بهترین اندیشه را پشتیبان است.
ای مزدا، نیروی اندیشهٔ ما راکه تاکنون یکسان مانده است برافراز و بیفزای.»

(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۷)

برپایهٔ قانون اَشا، انسان ـ متفاوت از موجودات دیگر ـ با توانایی اندیشیدن آفریده شده است و همین ویژگی، او را از سایر پدیده‌های هستی متمایز و ممتاز نموده است. به‌عبارت دیگر، اگر گوهر اندیشه و خرد را از انسان بگیرند در حقیقت «انسانیّت» را از او گرفته‌اند. آنگاه انسان با شکل انسان و با نام انسان، ولی با خصلت‌های حیوانی ـ که همگی غریزی و جبری هستند ـ می‌تواند تنها در چهارچوب رفتارهای مربوط به‌تنازع بقا، به‌زنده بودن خود ادامه دهد. معیار «انسان بودنِ» انسان، اندیشه و خرد اوست؛ و انسان براساس نظام خلقت ـ که خواست و ارادهٔ خداوند است ـ با این توانایی ویژه آفریده شده است.

«ای مزدا، براستی تو آفرینندهٔ اندیشه و خرد افزاینده‌ای.
تو این جهان را برای دارندگان اندیشه‌های بالنده و نیک، شادی آفرین و آرامش‌بخش آفریده‌ا

(گاتاها ـ یسنای ۴۷، بند ۳)

توانایی اندیشیدن، توانای گزینش رانیز بوجود می‌آورد. بنا به‌قانون اَشاکه خواست خداوند و نظام آفرینش است، انسان نه تنها با توانایی اندیشیدن و گزینش ـ که آزاد در اندیشیدن و نیز گزینش ـ آفریده شده است. خلقت انسان براین پایه شکل گرفته است که بتواند بیندیشد و بگزیند، و بتواند آزاد بیندیشد و آزادانه انتخاب کند. یعنی انسان آزاد است که راست بیندیشد یا کژ، و نیز آزاد است که نیک بگزیند یا بد. این آزادی در اندیشیدن و آزادی در گزینش، برپایهٔ قانون تغییرناپذیر اَشا، از ویژگی‌های آفرینش انسان است. از این دیدگاه، نفی آزاد

اندیشی و آزادگزینی انسان، به‌معنی نفی «انسانیّت» انسان است.

«دریافتم که اندیشهٔ رسا از توست، خرد جهان‌آفرین از توست؛ و ای خداوند جان و خرد، این نیز از توست که **انسان را راه نمود و آزاد گذاشت** که اگر بخواهد به‌راستی گراید یا دروغ را برگزیند.»

(گاتاها ـ یسنای ۳۱، بند ۹)

این، یک حقیقت بدیهی است که آزادی و اختیار، مسئولیت را نیز بهمراه دارد، که اگر جز این باشد، پاداش یا کیفر ـ به‌هرگونه که هست ـ بیداد و بی‌منطق است. قانون یا نظامی که انسان را با نیروی اندیشیدن و توانایی گزیدن آفریده است و نیز به‌او این آزادی و اختیار را داده است که هرگونه که می‌خواهد بیندیشد و هرگونه که می‌خواهد انتخاب کند مسئولیت چگونگی اندیشه و نوع انتخابش را نیز طبیعتاً بخودش وانهاده است. به‌عبارت دیگر، قانون عکس‌العمل بخشی از قانون اَشا است که در مورد نیک اندیشی یا بداندیشی انسان و نیک‌گزینی یا بدگزینی او کاملا صادق است. از آنجا که گفتار و کردار انسان تابع اندیشهٔ اوست، رفتار انسان نیز بسته به‌نوع اندیشه و گزینش او، می‌تواند خوب باشد یا بد، راست باشد یا کژ، و درست باشد یا نادرست. بنا به‌قانون خلل ناپذیر عکس‌العمل، بازتاب رفتار انسان ـ خوب یا بد ـ به‌خود او باز می‌گردد و سرنوشتش را رقم می‌زند.

در بینش زرتشت، سرنوشت به‌مفهوم رایج آن مردود است. اگر سرنوشت انسان را به‌معنی وضعیت آیندهٔ او در نظر بگیریم، از این

دیدگاه، هرکس سرنوشت خود را با اندیشه و گفتار و کردار خود می‌سازد. به‌بیان ساده‌تر، سازندهٔ سرنوشت انسان، خود انسان است. رفتار هرکس، واکنش طبیعی و منطقی خود را ـ براساس «قانون راستی» ـ به‌وجود می‌آورد. رفتار انسان، اختیاری است ولی بازتاب آن جبری وگریزناپذیر است. این قانون، جزیی از نظام خلل‌ناپذیر حاکم برهستی است که سرانجام «گندم ازگندم بروید، جو ز جو.»

«کسی که به‌راستی گراید به‌روشنایی و شادمانی خواهد رسید، و کسی که به‌دروغ گراید تا دیرگاه زندگی را در تیرگی و کوردلی و آه و افسوس بسر خواهد برد.

براستی او را وجدانش و کردارش به‌چنین سرانجامی می‌کشاند.»

(گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۲۰)

برپایهٔ قانون اَشا، رفتار انسان در همین جهان به‌خودش باز می‌گردد و بهشت یا دوزخ را برای او می‌آفریند. بهشت یا دوزخ، بازتاب طبیعی رفتار انسان به‌خود اوست. اندیشه و گفتار و کردار نیک، به‌وجدان و روان انسان شادی و آرامش می‌بخشد و اندیشه وگفتار و کردار بد، پریشانی و اندوه را برای وجدان و روان انسان به‌ارمغان می‌آورد. بازتاب راستی و درستی و نیکی و سازندگی، برای انسان بهشت (بهترین زندگی) را می‌سازد و بازتاب دروغ و کژی و فساد و تباهی، دوزخ (بدترین هستی) را بوجود می‌آورد.

بهشت به‌معنی «بهترین» (صفت عالی «به») از واژهٔ اوستایی «وَهیشتِم مَنو» می‌باشد که در اصل، معنی «بهترین منش» را می‌دهد. (وَهیشتِم = بهترین. مَنو Manô = من، منش، اندیشه.) و دوزخ از واژهٔ

اوستایی «دژوجودِمانِه» آمده است که به‌معنی «جایگاه دروغ» یا «درون تیره» می‌باشد. (دژجو Drujô = دروغ. دِمانِه Demane = جای، حالت. دربرخی از سرودهای گاثاها، دوزخ به‌صورت «اَچیشْتِم مَنو» نیز بکار رفته است که بمعنی «بدترین منش» است.)

بنابراین از دیدگاه زرتشت، بهشت یا دوزخ را خداوند برای پاداش یا تنبیه روان انسان در دنیای پس از مرگ نیافریده است، بلکه بهشت یا دوزخ، واکنش طبیعی رفتار انسان است، واکنشی که در همین جهان به‌خودش باز می‌گردد و بروجدان و روانش اثر می‌گذارد و بهترین شادی و آرامش (بهشت) یا بدترین حالت درونی (دوزخ) را برای او وجود می‌آورد. به‌تعبیر دیگر، بهشت یا دوزخ را نه آفریدگار یکتا، که خود انسان، به‌دست خودش و برای خودش می‌آفریند.

«هنگامی که این دو گوهر در اندیشه بهم رسیدند زندگی و نازندگی را پدید آوردند.
بهترین منش بهرهٔ پیروان راستی خواهد بود هواخواهان دروغ به‌بدترین حالت گرفتار خواهند شد. این نظم تا پایان هستی ادامه خواهد داشت.»

(گاثاها، یسنای ۳۰، بند ۴)

به‌این ترتیب می‌توان دریافت که نه‌تنها سرچشمهٔ بروز هرگونه کنش در انسان ـ نیک یا بد ـ اندیشهٔ اوست بلکه پایگاه فرود واکنش آن نیز ـ خوش یا ناخوش ـ اندیشه و منش انسان است.

بنا به‌باور زرتشت، رفتارهای بهشت آفرین نتیجهٔ خردمندی و آگاهی انسان نسبت به‌قوانین حاکم برهستی است؛ و رفتارهای دوزخ‌ساز حاصل نابخردی و ناآگاهی انسان است. همچنین گسترش و افزایش آگاهی و دانش و بینش انسان (به‌طورکلّی)، برپایهٔ قانون اَشا امری طبیعی و بی‌وقفه است. (اصل تکامل)

پس به‌تدریج با افزوده شدن برمیزان آگاهی و شناخت انسان، اندیشه و گفتار و کردارش در جهت هماهنگی با «نظام راستی»، به‌نیکی می‌گراید و بدینگونه از سنگینی بار دوزخ برروان انسان به‌مرور کاسته می‌شود و برفروغ و شادی بهشت افزوده می‌شود. در این جریانِ تدریجیِ کاهش نادانی و افزایش دانایی انسان، که منجر به‌کاهش دوزخ و افزایش بهشت برای او می‌شود، وظیفهٔ انسان سرعت بخشیدن به‌حرکت این جایگزینی مستمر و مداوم است.

انسان می‌تواند با تلاشی پیگیر و خستگی‌ناپذیر، درافزایش آگاهی و خرد خود بکوشد و به‌موازات آن، بدی‌ها و کژی‌ها را آگاهانه رها کند و با اراده‌ای مبتنی برآگاهی، فروغ افزایندهٔ نیکی و راستی را براندیشه و روان خویش بتاباند.

به‌این ترتیب، زرتشت انسان را از یک طرف به‌خاطر گوهر اندیشه‌اش دارای آنچنان نیرو و اختیاری می‌داند که سرنوشتش را ـ خوب یا بد ـ خودش می‌سازد، و از طرف دیگر او را به‌بهسازی خود امیدوار و مطمئن می‌کند و نوید می‌دهد که هرکس می‌تواند با بهره‌گیری از توان اندیشه و خرد خود، و نیز تلاش در افزایش آگاهی خویش، و برپایهٔ همان آزادی و اختیاری که در آفرینش او منظورگشته

است، سرنوشت خود را از بد به‌نیک تغییر دهد و روان خود را از دوزخ به‌بهشت رساند.

به‌عبارت کوتاه‌تر، انسان همچنان که توانایی ساختن دوزخ یا بهشت را برای خود دارد توانایی کاهش دوزخ و افزایش بهشت را نیز دارد. بنابراین، دوزخ برای انسان، از دیدگاه زرتشت ـ دائمی و پایدار نیست بلکه تنها ممکن است دیرمان و دیرپا باشد.

«ای مردم، هرگاه قانون شادی و رنج را که خداوند خرد مقرّر داشته است دریابید؛ و بدانید که رنج دیرپا برای پیروان دروغ و خوشی جاودان برای پیروان راستی خواهد بود آنگاه بی‌گمان در پرتو راستی به‌خوشبختی خواهید رسید.

(گاثاها ـ یسنای ۳۰، بند ۱۱)

در جهان‌بینی زرتشت آیا روان انسان پس از رهایی از تن، از بهشت یا دوزخی که گریبانگیرش شده است نیز رها خواهد شد یا این «بهترین حالت» یا «بدترین حالت» همچنان برای روان باقی خواهد ماند؟ زرتشت براین موضوع اشارهٔ روشنی ندارد.

او این شیوهٔ همیشگی خود را در این مورد نیز نگاه می‌دارد که به‌دنیای پس ازمرگ و آنچه که بیرون از حوزهٔ احساس و ادراک انسان است چندان کاری ندارد. او به «به» زیستن و «به» گشتن انسان در این جهان می‌اندیشد. از این رو، دربارهٔ چگونگی روان انسان پس از مرگ،

نیز به‌گونهٔ روشن و مستقیم سخنی نمی‌گوید.

امّا با توجّه بیشتر در ژرفای برخی از پیام‌هایش و با بهم پیونددادن مفاهیم آنها، می‌توان به‌برداشت‌هایی دست یافت.

(۱) در سرود یازدهم از یسنای سی‌ام ـ چنان که گذشت ـ دوزخ را «دیرپا» (نه دائمی) توصیف کرده است.

(۲) در سرود یازدهم از یسنای چهل و ششم، دوزخ برای پیروان دروغ، «همیشگی» توصیف گردیده است:

««کاوی»ها و «کَرْپَنْ»ها (رهبران و یاوران دین‌های منحرف) همهٔ نیروهای خود را بهم پیوسته‌اند تا با کردار بد خود، زندگی مردم را تباه سازند. ولی روان و وجدانشان آنان را در گذرِ «چینْوَت» (به‌هنگام مرگ) آزار خواهد داد و برای همیشه در دوزخ درون خویش بسر خواهند برد.»

(۳) در سرود هفتم از یسنای چهل و پنجم، بهشت را برای راستان، «جاودان» و دوزخ را برای ناراستان «پایدار» شناسانده است:

«رستگاری و خوشبختی از اوست برای خواستارانی که جویای آنند، ـ چه آنان که هستند یا بوده‌اند یا خواهند بود ـ
روان پیروان راستی، از خوشبختی جاودان برخوردار خواهد شد و رنج پیروان ناراستی، پایدار خواهد ماند.
این قانون را اهورامزدا از توانایی خویش مقرر داشته است.»

اکنون با ژرف بینی و ژرف‌اندیشی بیشتر در درون پیام‌های یاد شده، و با توجّه به‌هدف و آرمان زرتشت ـ که بهسازی اندیشه و گفتار و کردار انسان و پیشبرد و آبادسازی زندگی در این جهان است ـ این برداشت منطقی به‌نظر می‌رسد که:

بهترین یا بدترین حالت که دست به‌گریبان روان انسان در این زندگی می‌شود، پس از مرگ تن نیز بارِ برروان خواهد بود و به‌این ترتیب، بهشت یا دوزخ که ساخته و پرداختهٔ اندیشه و گفتار و کردار انسان است برای هرکس و به‌همراه خود او، از این جهان به‌جهان دیگر نیز انتقال خواهد یافت.

در این صورت، باز این خود انسان است که باید تا در توان دارد بیشترین تلاش خود را در زندگی بکار گیرد تا از دوزخ بارشده بروجدان خود تا حّد رهایی بکاهد و بهشت را جایگزین آن سازد تا در دنیای دیگر نیز، روانش در روشنایی تابناک آن بهشت درونی، به‌شادی و آرامش جاودان دست یابد.

نظر زرتشت در مورد امکان «دیرپا» بودن دوزخ برای انسان، مربوط به‌زندگی در این جهان است، بدین معنی که انسان تا زنده است فرصت دارد که با دگرگون کردن رفتار خود در جهت نیکی و راستی، از دوزخ درون خویش ـ هرچند «دیرپا» و دیرمان باشد ـ بکاهد و از «همیشگی» شدن آن جلوگیری کند.

بنابر آن چه گذشت، چکیدهٔ پیام زرتشت دربارهٔ بهشت و دوزخ، چنین است:

انسان با توانایی اندیشیدن آفریده شده است، و بنا به‌قانون اَشا، که نظام هستی و ارادهٔ خداوند است ـ در چگونگی اندیشیدن و گزینش

اختیــار است. ایـن آزادی و اختیـار، او را در بـرابـر نـوع انتخابش مسؤل می‌کند، چنانکه واکنش رفتار او همانگونه که هست به‌خودش باز می‌گردد و این قـانونِ «بـازگشـت» نـیز جـزئی از قـانون تغییرناپذیر «آشا» است که زیربنای هستی وحاکم برهستی است. پس، از این دیدگاه، بهشت (یابهترین حـالت درونـی) و دوزخ (یـابدترین حالت درونی) را نه خداوند، که خود انسان برای خویش می‌آفریند و این، در حقیقت عکس‌العمل طبیعی و منطقی رفتار خود اوست که جبراً و بی‌کم و کاست به‌خودش باز می‌گردد. پس انسان این اختیار و توانایی را دارد که در دوران زندگیش در این جهان با پرهیز از بدی، کژی و ناراستی؛ و گرایش به‌نیکی، درستی و راستی؛ از دوزخ درون خود بکاهد و بربهشت زندگی خود بیفزاید، و بدین گونه روانش پس از جدایی از تن نیز، رها از تیرگی آزاردهندهٔ دوزخ، و سرشار از فروغ آرامش‌بخش بهشت، جاودانه رستگار شود.

اَهونَ وَرْ سرود آرمان زندگی

سرود اوستایی «اَهونَ وَئیرِیَ ahuna vairya که در زبان پهلوی به‌گونهٔ اَهونَوَرْ ahuna var بیان شده است، همان سرود معروف «یَثا.اَهو.وَئیریُو..»

است که در اوستا نخستین بار در یَسنا (هات yaθâ ahu vairyo... ۲۷ بند ۱۳) آمده است:

یَثا. اَهو. وَئیرْیُو
اَثا. رَتوشْ. اَشاتْ. چیتْ. هَچا
وَنْگْهِئوشْ. دَژْدا. مَنَنْگْهُ
شْیَئُثْنَنام. اَنْگْهِئوش. مَزْدائی
خْشَثْرِمْ. چا. اَهورائی.
بیمْ. دْریگوبْیُو. دَدَتْ. واستارِمْ

yaθâ. ahu. vairyo.
aθâ. ratuš. ašat. čit. hačâ
angheuš. daždâ. manangho.
šyaoθnanâm. angheuš. maždai ∴

xšaθrem. čâ. ahurâi.â.

yim. drigu. byo. dadat. vâstârem

این سرود، بنا به گزارش شادروان استاد پورداود:

یک قطعه شعر سه‌فردی (سه‌مصراعی) است که هرفرد آن دارای ۱۶ آهنگ (سیلاب) است. در هرفرد، پس از هفتمین آهنگ، یک مکث کوتاه می‌آید. (۱۶ = ۹ + ۷). قطعهٔ اَهونَ وَرْ در وزن شعر درست مانند اَهْنَوَدْ گاتْ (شامل هفت هات از یسنای ۲۸ تا پایان یسنای ۳۴) است. از این‌رو چنین به‌نظر می‌رسد که این قطعه سابقاً در آغاز اَهْنَوَدْ گات جای داشته است.

دلیل دیگر بردرست‌بودن این نظر آن است که نام این بخش ازگاتاها (اَهْنَوَدْ) به‌زبان اوستایی «اَهونَ وَنْتْ» Ahuna vant می‌باشد.

اَهونَ وَنْتْ که امروزه آن را اَهْنَوَدْ ahnavad گوییم یکی از شکل‌های واژهٔ «اَهونَ وَئیتی» ahvna vaiti است و با واژهٔ اَهونَ ahuna (یا اَهو ahu) هم‌خانواده است.

همچنان که نام هریک از چهار گاتِ دیگر یعنی:

اوشْتَوَد uštavad، به‌زبان اوستایی اوشْتَوَئیتی uštavaiti، از یسنای ۴۳ تا ۴۶ (چهارهات).

سْپِنْتَمَدْ spentamad، به‌زبان اوستایی سْپِنْتامَئینْیو spentâ mainyu، از یسنای ۴۷ تا ۵۰ (چهار هات).

وُهوخْشَتْرْ vohuxšaθr، به‌زبان اوستایی وُهوخْشَترَ

vohuxšaθra، یسنای ۵۱ (یک هات).

وَهــــیشْتوایِشْ vahištuiš، به‌زبـــان اوستـــایی

وَهیشْتُئیشْتی vahištoišti، یسنای ۵۳ (یک هات).

از نخستین واژهٔ هرکدام از آنها برداشته شده است، نام گاتِ اَهْنَوَدْ (اَهونَ وَنْتْ) نیز باید از نخستین واژهٔ آن یعنی اَهونَ (اَهو) گرفته شده باشد.

به‌این ترتیب، تردیدی نیست که قطعه «یَثا. اَهو. وَئیریُو...» در قدیم در آغاز اَهْنَوَدْ گات جای داشته است[1].

فرهنگ واژه‌های اَهونَوَرْ چنین است:

یَثا (= یَثَ) :

همچنین، بدین‌سان، چگونه.

آن اندازه،...

۱. خُرده اوستا، تفسیر و تألیف پورداود، از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و انجمن ایران لیگ بمبئی از صفحه ۴۴ تا ۴۷ (ساده شده) و گاتها سرودهای زرتشت، تألیف و ترجمهٔ پورداود، همان انتشارات، صفحه ۶۴ از جزو اول (ساده شده).

۲. برگرفته شده از کتاب چهارجلدی «فرهنگ واژه‌های اوستایی» برپایه فرهنگ کانگا و نگرش به‌فرهنگ‌های دیگر، تألیف احسان بهرامی، به‌یاری فریدون جنیدی، چاپ نخست ۱۳۶۹، نشر بلخ وابسته به‌بنیاد فرهنگی نیشابور.

أهو (= أه) :

هستن، بودن، هستی یافتن، دم‌زدن، هستی.

وَئیرْیُ (= وَئیریَ):

باب دل، خرسندی، هماهنگی.

خواهش، آرزو.

به‌خود چیره، بی‌نیاز، ...

بدین‌سان، سپس، اکنون، امّا، مگر، پس.

رَتوشْ (= رَتو):

کس راست، رَد، سَرور، رهبر، سَر، خداوند،

پیشوا، پیشوا، پیشوایی، رهنوی.

آقایی، استادی، کاردانی، بالاجاه.

۱. موبد دانشمند فیروز آذرگشسب در کتاب دو جلدی «ترجمه و تفسیر گات‌ها»، سازمان انتشارات فروهر، واژهٔ أهو را دربند ۲ از یسنای ۲۸ به‌معنی جان، هستی؛ دربند ۶ از یسنای ۳۰ به‌معنی زندگی، هستی؛ در بند ۴ از یسنای ۳۰ به‌معنی زندگی، جهان، هستی؛ و تنها دربند ۶ از یسنای ۲۹ به‌معنی سردار، سرور دنیوی، ترجمه کرده است.

۲. موبد فیروز آذرگشسب در ترجمه و تفسیر گات‌ها، معنی واژهٔ وَئیریمْ vairi را (دربند ۱۴ از یسنای ۳۴)، آرزوشده، نوید داده شده، نوشته است؛ و در بند یک از یسنای ۵۴ دربارهٔ معنی آن نوشته است که دکتر تاراپور والا آن را به‌مفهوم آرزوشده و گرانبها گرفته است.

آشـات = (= آشَ):

راستی، درستی، پاکی، پارسـایی،....

چیت:

انـدیشیدن، آگـاه‌شدن، دانسـتن، نگـرش‌کردن، بینش‌داشتن.

درگاثاها، مانند پسوند به‌پایان واژه‌ها می‌چسبد و معنی بـی‌کران دارد و تشدیدکننده است.

هَچا (= هَچَ):

از، رهسپار از، راه افتاده از، رهسـپارشـدن از.

، به‌انگیزهٔ، به‌شوهٔ، ازبارهٔ.

به، بسته به.

گذشته از، با[۲]

---

۱. موبد فیروز آذرگشسب در ترجمه و تفسیر گات‌ها (در یسنـای ۴۳ بـند ۶)، واژهٔ رَتوش را به‌معنی رادمردان و رَدان، تـرجـمه کـرده است؛ و دربـارهٔ آن نوشته است که مولتن مانند گلدنر آن را به‌مفهوم رهبر روحانی و آموزگار گرفته است.

۲. موبد فیروز آذرگشب در ترجمه و تفسیر گات‌ها (در یسنای ۲۹ بند ۶)، معنی عبارت «اَشـاتْ چیتْ هَچاه» را چنین نوشته است: «که از پارسایی سرشار

وَنْگْهِئوش (وَنْگْهوش = وَنْگْهو):

به، خوب، نیک، سودمند،...

خوبی، نکویی، برتری، بسیارنیکی.

دَزْدا (= دَزدَ):

آنچه بخشیدنی است، پیشکش

مَنَنْگْهُ (= مَنَنْگْهْ):

منش، اندیشه، نیروی روانی، یاد، خواست، گمان.

شْیَئُتْنَنامْ (= شْیَئُتْنَ):

کنش، کار، کردار.

اَنْگْهِئوش (اَنْگْهوش = اَنْگْهو):

جهان هستی، جهان اَستومند (مادّی)[۲]

مَزْدائی (= مَزْدا):

رگ، بسیار دانا، دانای دانا.

خرد بزرگ، همه‌چیزدان.

باشد.»

۱. موبد فیروز آذرگشسب در ترجمه و تفسیر گات‌ها (دریسنای ۵۱ بند ۶)، واژهٔ «دَزْدَ» را از مصدر «دا» به‌معنی دادن و بخشیدن، گرفته و در جمله آن را «دهد» معنی کرده است.

۲. موبد فیروز آذرگشسب در ترجمه و تفسیر گات‌ها (در یسنای ۳۰ بند ۴) واژهٔ اَنْگْهِئوش را به‌معنی هستی، زندگی، جهان، ترجمه کرده است.

خْشَثْرِمْ (= خْشَثْرَ):

پادشاهی، نیرومندی، فرمانروایی، شهریاری، نیروی سختگیر.

شاه، فرمانروا.

چا (= چَ):

به‌معنی واو عطف، در دنبال واژه‌ها و نیز بین جمله‌ها می‌آید.

به‌معنی حرف تأکید در پس واژه‌ها می‌آید.

در آغاز واژه‌ها، عبارت را پرسشی می‌کند و معنی چه، چه کس، کدام، چرا، برای چه، می‌دهد.

آهورائی (= آهوَر):

زندگی‌بخش، هستی‌بخش، نام خداوند در نزد ایرانیان.

خداوند، سرور، سالار، دارنده.

واژهٔ پیشوند است و در جلو واژه‌ها به‌معانی گوناگون بکار می‌رود، مانند: جلو، نزدیک، پهلو، به‌انگیزهٔ، به‌وسیلهٔ، بالای، پهلوی، نزد، بر.

---

۱. موبد فیروز آذرگشسب در ترجمه و تفسیر گات‌ها (در یسنای ۲۹ بند یک)، در معنی «آ» می‌نویسد:

دستور کانگا به‌معنی فراگرفتن گرفته است. دراینجا به‌منظور تأکید ذکر شده

یِیم (= یَ):

حرف اضافه است به‌معنی: که، کی، چه کس، کدام.

دْریگوبْیُ (دْریغو = دْریگی):

بی چیز، نیازمند، درویش، ...

دَدَتْ:

از ریشهٔ «دا» به‌معنی دادن، بخشیدن.

ساختن، آفریدن، گماشتن،....

دانستن، اندیشیدن.

واسْتارِم (= واسْتَرْ):

نگهدارنده، پناه‌دهنده، یاری‌کننده.

استاد پورداوود در صفحهٔ یکم کتاب «خُرده اوستا»[1] می‌نویسد:

... «یثاآهو» ... از قطعات بسیار مشکله اوستاست...

سپس آخرین نظر خود را دربارهٔ ترجمه فارسی این سرود، این‌گونه بیان می‌کند:

چندی پس از آن ... دیگرباره به‌این دعا مرور کرده به‌معنی ذیل که به‌نظر نگارنده صواب آمده منتقل شده است. از خوانندگان این نامه، خواهشمند است که آن را

است. «آ» به‌معنای نزدیک، بالا، روی، ، نیز بکار رفته است.

۱. خرده اوستا، تفسیر و تألیف پورداود، از انتشارات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و انجمن ایران لیگ بمبئی.

چنین اصلاح کنند:

«مانند سرور برگزیده همچنان از روی راستی سرور مینوی (می‌باشد زرتشت)، کسی که کردار جهانی منش نیک را بسوی مزدا آورَد.

و شهریاری از آنِ اهوراست، آنکه به‌زرتشت شبانی درویشان داد.»

شادروان موبد تیرانداز موبد اردشیر در کتاب «خرده اوستای بامعنی»، سرود «یَثااَهو» را چنین ترجمه کرده است[1]:

چنانکه صاحب، یعنی سردار دنیا، به‌خواهش خود عمل می‌کند، همچنین رَد یعنی سردار بزرگ دینی، برای اشوئی در هرامور دینی مختار است.

هرکسی که دراین جهان به‌مراد اورمزد کار می‌کند او را مزدْ بهمن است، یعنی ارزانی به‌بهشت می‌شود.

هرکس که درویشان را پرورش می‌کند، او اورمزد را به‌خدایی و پادشاهی تمام مخلوقات می‌انگارد، یعنی آن که او امداد درویشان کرد انگار که او اورمزد را بطریق یگانگی قبول کرد...

روانشاد موبد اردشیر آذرگشسب در کتاب «خرده اوستا با ترجمه و تفسیر»، برگردان فارسیِ قطعهٔ «یَثااَهو» را اینگونه نوشته است[2]:

---

۱. خرده اوستای با معنی، موبد تیرانداز موبد اردشیر ایرانی، چاپ دوّم، ۱۲۷۵ یزدگردی، چاپخانهٔ مظفّری بمبئی.

۲. خرده اوستا با ترجمه و تفسیر، موبد اردشیر آذرگشسب، چاپ چهارم،

همان‌گونه که سردار دنیا (اَهو) توانا و نیرومند است،
به‌همان اندازه سردار دین (رَتو = رَد) نیز به‌مناسبت
پاکی و اشوئی خویش نیرومند می‌باشد.
موهبت اندیشهٔ نیک (وُهومَن) نصیب کسی است که
برابر خواستهٔ مزدا رفتار نماید.
سلطنت اهورائی ویژه کسی است که درویشان و
بینوانایان را دستگیری کند.

دکتر علی‌اکبر جعفری در کتاب «شْتوتْ یَشْنْ» STŌT YASN، سرود «یثااهو» را اینچنین ترجمه کرده است[1]:

به‌سانی که سرور هستی را باید تنها از روی راستی
برگزید، همان سان رهبر درستی را نیز باید پسندید.
این دو دهشِ برگزیدن را منش نیک ارزانی داشته تا
کارهای زندگانی بنام و برای خدای دانا انجام گیرد.
همچنین شهریاری از آنِ خدای است که آبادکننده‌یی را
برای باز آبادگردانیدن دینداران ستمدیده گمارده است.

دکتر حسین وحیدی در گزارش فارسی کتاب «خرده اوستا»ی شادروان استاد رشید شهمردان، معنی قطعهٔ «یَثااَهو» را چنین آورده است[2]:

۱۳۵۸ خورشیدی.

۱. شْتوت یَشْن، علی‌اکبر جعفری، سازمان انتشارات فروهر، ۱۳۵۹.

۲. خرده اوستا، برگردان از دین دبیره به کوشش رشید شهمردان، گزارش فارسی از دکترحسین وحیدی، تهران، ۱۳۴۹ یزدگردی.

هنجاری که برجهان هستی فرمان می‌راند زندگی و سرشت مردمان را نیز زیر فرمان دارد.
منش پاک از آن کسی است که از هنجار هستی پیروی کند،
و توانایی راستین را کسی دارد که برخواست‌های ناهنجارش چیره باشد.

با کنار هم نهادن همهٔ این ترجمه‌ها و با نگاهی از بالا برهمهٔ آنها، سرانجام به‌تأیید نظر استاد پورداوود می‌رسیم که براستی:

... «یَثااَهو»... از قطعات بسیار مشکلهٔ اوستاست...

برای حلّ این مشکل، بار دیگر به‌بررسی معنی واژه‌های کلیدی این سرود ـ با دیدگاهی تازه ـ می‌پردازیم.

در مصراع نخست:

اَهو = هستی (بودن)، زندگی، جهان.

وَئیرْیُ = باب دل، آرزوشده، نویدداده شده، (آرمانی).

پس عبارت «اَهو. وَئیرْیُ.» را می‌توانیم به‌معنی «هستیِ آرزوشده» یا «زندگیِ آرمانی» بگیریم.

رَتوش = رَد، آموزگار، پیشوای مینوی، (آموزگار راستی).

به‌نظر می‌رسد که منظور سراینده از واژهٔ رَد یا آموزگار راستی، دراین شعر، اشوزرتشت بوده است.

اَشاتْ = اَشا، راستی.

اَشاثْ. چیثْ. هَچا = که سرشار از راستی باشد.

بنابراین معنی مصراع نخست سرود «یَثا. اَهو. وَئیرْیُ» را به‌گونهٔ زـ می‌توان پذیرفت:

یَثا. اَهو. وَئیرْیُ
اَثا. رَتوشْ. اَشاثْ. چیثْ. هَچا
جهان آرمانی، بدان سان که آموز ر راستی (میخواهد)،
(جهان) سرشار از راستی است.

این مفهوم با آرمان زرتشت در گاثاها ـ که هماهنگی زندگی انسان با قانون راستی و نیز حکومت راستی برسراسر جهان است ـ کاملاً مطابقت دارد.

گمراهان و دروغ‌گرایان ممکن است چندی به‌کامیابی رسند و حتّی شهرت و برتری یابند. امّا ای اهورا، تو با خرد برتر خود برهمه‌چیز آگاهی. **ای خداوند خرد، می‌دانم که سرانجام آئینِ جاودانیِ راستی و شهریاری تو برهمه جا حکمروا خواهد شد.**

گاثاها، یسنای ۳۲، بند ۶.

در مصراع دوّم:

وَنْگْهِئوش = نیک.
مَنَنْگْهُ = منش، اندیشه.
دَزْدا = پیشکشی، بخشیدنی (بخشش، نعمت، موهبت)

پس عبارت «وَنْگْهِئوش.دَزدا. مَنَنْگْهُ» را می‌توان به‌فارسی،

«موهبت اندیشهٔ نیک» یا «بخشش نیک‌منشی» ترجمه کرد.

شْیَئُتْنَنامْ = کردار (رفتار)

اَنگْهِئوشْ = هستی، زندگی، جهان.

مَـزْدائـی = مـزدا (مـربوط بـه‌مزدا، چنـانکه مـزدا می‌خواهد.)

بنابراین معنی عبارت «شْیَئُتْنَنامْ. اَنگْهِئوشْ. مَزْدائی.» به‌فارسی، میشود «رفتار در زندگی طبق خواست مزدا» یا به‌عبارت دیگر «پیروی از ارادهٔ مزدا در زندگی».

تردیدی نیست که منظور از «خواست مزدا» یا «ارادهٔ مزدا»، گسترش و تسلّط همیشگی آئین راستی بر زندگیِ همه انسانها در سراسر جهان است.

این مهفوم که یکی از دیدگاه‌های بارز اشوزرتشت می‌باشد، در گاثاها بازتابی پرشمار دارد. از جمله:

ای اهورا، ای نیک‌ترین، ای که اراده‌ات «راستی» است، «بهترین هستی» را صمیمانه از تو می‌خواهم برای فْرَشوشْتَر دلیر و دیگر یارانم و همهٔ کسانی که از فروزهٔ نیک‌اندیشی برای همیشه برخوردارند.

گاثاها، یسنای ۲۸، بند ۸

به‌این ترتیب مفهوم مصراعِ دوّم سرود «یَثا. اَهـو. وَئـیرْیُ» را اینچنین می‌توان بیان کرد:

وَنْگْهِئوش. دَزْدا. مَنَنْگْهُ

شْیَئُتْنَنامْ. اَنْگْهِئوش. مَزْدائی

بخشش نیک‌اندیشی،
در پیروی از ارادهٔ مزدا (راستی) بدست می‌آید.

یا به‌بیان دیگر:

بخشش نیک‌اندیشی بهره کسی است،
که برطبق ارادهٔ مزدا (راستی) رفتار کند.

و یا به‌تعبیر ساده‌تر:

نیک‌منشی،
بهرهٔ پیروان راستی است.

دراین باره نیز در گاثاها نمونه‌های فروان داریم، از جمله:

ای اهورا، می‌خواهم بدرستی بدانم،
پرستش تو از سوی دلدادگانت، چگونه باید باشد؟
ای مزدا، مرا که دلدادهٔ تو هستم، آگاه کن.
ما را یاری کن تا در پرتو «راستی» از بخشش «نیک‌منشی» بهره‌مند گردیم.

گاثاها، یسنای ۴۴، بند یک

از دیدگاه زرتشت، یکی از آثار فروزهٔ نیک‌منشی در انسان، ضمیرروشن یا آگاهی درونی (دل‌آگاهی) و رسیدن به‌دریافت‌های باطنی (الهام) می‌باشد.

و امّا در مصراع سوّم:

خْشَثْرِمْ = نیرومندی، توانایی، شهریاری، (خْشَثْرا).
آهورائی = آفریننده، هستی‌بخش، (مربوط به‌اهورا).
دْریگوبْیُ = ؟

دَدَتْ = دادن، ساختن.

واسْتارِمْ = یاری‌کننده، نگاه دارنده.

واژهٔ «دْریگو» را در فرهنگ‌ها به‌معنی بی‌چیز، نیازمند، درویش یا مترادف با اینها، نوشته‌اند؛ و بیشتر مترجمان نیز آن را به‌همین معنی گرفته‌اند. تنها دکتر علی‌اکبر جعفری این واژه را «دینداران ستمدیده» ترجمه کرده است که به‌نظر من به‌مفهوم درست آن نزدیک‌تر است.

برای پی‌بردن به‌منظور سراینده از واژهٔ «دْریگو»، بازبینی سخنان خود پیامبر در گاتاها، راهگشا خواهد بود. برای نمونه:

کژباورانِ کژاندیش، کسانی را که بخاطر درست‌بودنشان ارجمندند، خوار می‌شمارند و با آنان به‌نفرت برخورد می‌کنند.

اینان با پیروی از هوا و هوس و خویش، «راستی» را پشت پا زده‌اند، و از این‌رو سزاوار مجازاتند.

آن کدام نیروست که برپایهٔ قانون راستی، آنان به‌مخالفت برخواهد خاست؟

ای مزدا، تنها نیروی برتر تو (خْشَثْرا) است که می‌تواند بهترین پاداش را به‌ستمدیدگانِ مستمندی («دْریگو»ها) که با راستی و درستی زندگی می‌کنند، ارزانی دارد.

گاتاها - یسنای ۵۳، بند ۹

از مفهوم این سرود چنین برمی‌آید که «دْریگو»ها مستمندانی هستند که با راستی و درستی زندگی می‌کنند. اینان گرچه از نظر

زرتشت، بخاطر درست‌بودنشان ارجمندند، ولی دقیقاً بهمین دلیل، از سوی کژاندیشان و دروغ‌گرایان مورد ستم و آزار قرار می‌گیرند. از این رو می‌توان گفت که دُریگوها مردمانی هستند که همواره از راستی پیروی می‌کنند؛ و درست بهمین خاطر یعنی بخاطر راست‌بودنشان، مورد ستم قرارگرفته‌اند. این ستم ممکن است از سوی مردمان ناآگاهی باشد که از روی نابخردی یا خودخواهی، به «راستی» پشت کرده‌اند و به‌دروغ گراییده‌اند؛ یا از سوی سیستم نادرست حاکم برجامعه باشد که پایه‌اش برناراستی بنا شده است و در چنین سیستمی، خودبخود و خواه ناخواه، راستان مورد ستم قرار می‌گیرند و به‌ویژه از نظر مادّی و رفاهی آسیب می‌بینند.

اشوزرتشت به‌این قشر ارجمند ولی آسیب‌پذیر جامعه نوید می‌دهد که برپایه قانون راستی ـ که هنجار هستی و خواست و ارادهٔ آفریدگار است ـ نیرو و توانایی برتر خداوند پشتیبان و نگهبان آنان خواهد بود؛ به‌این معنی که سرانجام بازتاب اندیشه و گفتار و کردار هرکس به‌خودش بازخواهد گشت، آنگاه پیروان راستی ـ که زندگی‌شان با هنجار هستی هماهنگ است ـ به‌خوشبختی حقیقی خواهند رسید.

اشوزرتشت در ورجاوند خود دربارهٔ این حقیقت که توانایی سازندهٔ اهورامزدا، «راستی‌پویانِ» ستمدیده را یاری و نگهبانی خواهد کرد، به‌روشنی سخن گفته است. به‌عنوان نمونه:

هنگامی که کسی راستی را می‌جوید، اهورامزدا در پرتو فروزگانش او را یاری خواهد داد.

پس ما با راستی، مهرورزی و نیک‌اندیشی خواهان **نیروی سازندهٔ مزدا (خْشَثْرا)** هستیم، تا با افزایش آن بر دروغ پیروز شویم.

گاثاها، یسنای ۳۱، بند ۴.

اشوزرتشت دربارهٔ پیروزی راستی و خوشبختی راستان نیز اینگونه نوید می‌دهد:

و چون برگمراهان، بازتاب خطاهایشان فرا رسد،
توانایی تو، ای خداوند خرد،
در پرتو «نیک‌اندیشی» برآنان آشکار خواهد شد؛
آنگاه خواهند آموخت که چگونه ناراستی را به‌راستی سپارند.

گاثاها، یسنای ۰ ، بند ۸

به‌این ترتیب، معنی مصراع سوّم سرود «یَثا. اَهو. وَئیرْیُو» را اینچنین می‌توان فهمید:

خْشَثْرِمْ. چا. اَهورائی.
ییم. دْریگوبْیُ دَدَت. واسْتارِمْ
توانایی سازندهٔ اهورا (خْشَثْرا)،
پشتیبان راستان است.

اینک برای رسیدن به‌معنی کلّی سرود «یَثااَهو» ـ آنچنان که به‌مفهوم مورد نظر سراینده آن نزدیک‌تر باشد ـ یادآوری چند نکته ضروری است:

۱ـ این قطعه در قدیم درآغاز گاثاهای زرتشت قرار داشته است؛ بنابراین اگر هم سرودهٔ خود پیامبر نباشد اثر اندیشه و ذوق یکی از شاگردان روشن‌ضمیر او بوده است که به‌ژرفای مکتب استاد آگاهی کافی داشته است و یکی از پایه‌های مهمّ مکتب او را به‌همان سبک و شیوه سروده است.

۲ـ مهمّ‌ترین پایهٔ فلسفی و اخلاقی مکتب زرتشت، باورداشتن به‌وجود قانون «راستی» در جهان، و نیز باورداشتن به‌آرمان راستی در زندگی انسان است. هدف زرتشت آن است که اندیشه و گفتار و کردار همهٔ انسان‌ها در هرزمان با هنجار راستی ـکه خواست و اراده خداوند است ـ هماهنگ گردد و بدینوسیله آرامش و خوشبختی راستین (بهشت آرمانی) دراین جهان، بدست انسان، برای انسان، فراهم گردد. زرتشت در گاثاها دربارهٔ اهمیّت راستی و اینکه راستی تنها راه رسیدن به‌خوشبختی آرمانی است، فراوان سخن گفته است.

۳ـ مفهوم قطعهٔ یَثاآهو نیز بنا به‌موارد مذکور، ناگزیر با خط فکری پیامبر درکلّ گاثاها، هماهنگی و همخوانی دارد.

۴ـ مفهوم‌هایی که درهرسه فرد این قطعه، مطرح شده است، مانند دیگر سرودهای اهنودگات بهم بستگی منطقی دارند و از یک خط فکری منظّم و اصولی پیروی می‌کنند.

۵ـ اگر واژهٔ «اَهو» را به‌معنی سردار دنیا، سرور دنیوی و سرور هستی بگیریم و در برابر آن، مفهوم واژهٔ «رَتو» را رهبر دینی، سرور روحانی و پیشوای مینوی بدانیم، ناگزیر باید بپذیریم که در زمان زرتشت رهبران مذهبی و رهبران حکومتی و نیز طبقات مربوط

به‌هرکدام وجود داشته‌اند. درحالیکه با استناد به‌گاثاها می‌دانیم که چنین نیست و در زمان پیامبر و نیز سده‌های پس از آن، جامعه هنوز حالت طبقاتی نداشته است و سیستم حکومتی نیز بصورت امروزی آن مرسوم نبوده است.

بنابرآنچه گذشت، اگر ترجمهٔ روان سرود «یَثا. اَهـو. وَئـیرْیُه» را به‌صورت زیر بپذیریم، به‌نظر می‌رسد که بیراه نرفته‌ایم:

جهـان آرمـانی، بـدان سـان کـه آموزگـار راسـتی می‌خواهد،
جهان سرشار از راستی است.
نیک‌منشی،
بهرهٔ پیروان راستی است.
نیروی اهورایی،
پشتیبان راستان است.

و بدین‌گونه می‌توان گفت که سرود «اَهونَ وَئیرْیَه» سرود رسیدن به‌جهان آرمانی است. یا به‌بیان دیگر، «اَهونَوَرْ» سرود آرمان زندگی است.

فْرَوَهْرْ (Fravahr)

نیاکان خردمند و فرهیختهٔ ما، از چند هزار سال پیش، چنین دریافته بودند که در تن انسان زنده، پنج نیرو (یا گوهر)، بهم پیوسته و درهم آمیخته‌اند، و پویندگی و بالندگی انسان، از کوشش و جوشش آنهاست.

این پنج نیرو یا گوهر، بنا به‌نوشته‌های اوستا(برای نمونه در یسنا، هات ۲۶، بند ۴ و ۶)، چنین‌اند: جان، و جدان، دریافت (= ادراک)، روان، و فْرَوَهْرْ.

روان، سرچشمه و علّت همهٔ رفتارهای انسان است و بنا به‌قانون راستی -که هنجار هستی است- بازتاب اندیشه و گفتار و کردار انسان، از طریق وجدان، به‌روان باز می‌گردد. به‌بیان دیگر، روان انسان گرایش آزادانه به‌نیکی یا بدی، موجب شادی یا پریشانی وجدان می‌شود و وجدان که همواره با روان همراه و هم‌پیوند است برخوشی یا ناخوشی روان اثر می‌گذارد و بدین‌گونه، روان انسان، بهشت (= بهترین حالت) یا دوزخ (= بدترین حالت) را برای خود می‌آفریند.

«کسی که به‌راستی گرا[یید]، به‌روشنایی و شادمانی خواهد

رسید.
و کسی که به‌دروغ گراید، تیرگی بلند دیرپا همراه با آه و افسوس، بهره‌اش خواهد شد.
به‌راستی، ا و را رفتارش و وجدانش به‌چنین سرانجامی می‌کشاند.»

(گاثاها ـ یسنای ۳۱، بند ۲۰)

فْـرَوَهْرْ (Frdavahr) از نظر واژگانی، از دو واژهٔ سادهٔ فْـرَ Fra(به‌معنی فَرا و پیش)و وَهْرْ vahr (به‌معنی بَرَنده، کَشنده و رانَنده) درست شده است و معنی ترکیبی آن می‌شود (پیش‌بر و فَرابَرنده).

فروهر، برترین و عالی‌ترین گوهر وجود انسان است. این، همان پرتوی از فروغ بیکران ذات اهورامزدا است که در وجود همهٔ آفریده‌ها ـ از جمله انسان ـ به‌ودیعه نهاده شده است. این، همان گوهری است که چون از سرچشمهٔ نور و گرمای نامحدود نیکی، پاکی، مهربانی، رسایی، جاودانگی و در یک کلام از «راستی» آمده است می‌کوشد که روان انسان را به‌سوی این ویژگی‌ها، راهبری نماید.این، همان گوهریست که روان را از گرایش به کژی‌ها، کاستی‌ها، نارسایی‌ها و از آنچه که در مفهوم «دروغ» می‌گنجد، باز می‌دارد تا روان بتدریج از بدی‌ها پالوده گردد و شایستگی دریافت حقیقت هستی را بدست آورد. (دریافت این حقیقت، که هستی یگانه است و همه‌چیز با هم پیوندی اهورایی دارند، همهٔ آفریده‌ها مظهر ذات یکتای آفریدگارند و آفریننده و آفرینش یگانه‌اند.)

هرگاه روان انسان، این حقیقت دست یابد و هنجار راستی را که حاکم برهمه هستی است، بدرستی دریابد به‌رسایی رسیده است؛ و این، همان پایهٔ آرمانی است که در عرفان ایرانی آن را مرحلهٔ خداشناسی یا بازگشت به‌اصل، تعبیر کرده‌اند.

«بعد از این، نور به‌آفاق زنم از دل خویش
که رسیدیم به‌خورشید و غبار آخر شد».
(حافظ)

پیش بری و فرابر رساندن انسان به‌این برترین هستی، کارِ فروهر است.



ن هخامنشیان، برای درفش ملّی ایران، نشانی با الهام از شاهین در حال پرواز و احتمالاً با بهره‌گیری از نمادی مهری یا آشوری، ساختند که بسیار از مفاهیم بنیادی آئین زرتشت را در

خود داشت.

ایرانیان براین باور بودند که این نشان ـ یعنی پیروی از مفاهیم آن ـ موجب پایداری و استواری درفش کاویان، پایندگی و جاودانگی ایران زمین، آزادگی و سرافراز ایرانیان، و آبادانی و پیشرفت سرزمین‌های زیر پرچم ایران، خواهد بود. برهمین باور، نام این نشان را «فْرَوَهْرْ» نهادند.

هریک از اندامهای این نگاره، بیانگر معنایی است که ریشه در اندیشه ایرانیان زرتشتی دارد. در زیر، به‌گزارش آن می‌پردازیم.

انسان در روند تدریجی و مستمر بالندگی خود به‌سوی رسایی و جاودانگی، باید با بهره‌گیری از تجربهٔ راهنمایان پارسا و خردمند، از حلقهٔ آزونیاز و رشک و خشم و کین درگذرد و با بال‌های آزادگی، راستی و پاکی، به‌اوج روشن‌بینی و رسایی پرواز کند.

«طیران مرغ دیدی، تو زپای بند شهوت

به‌در آی، تا ببینی طیران آدمیّت»

(سعدی)

انسان، در این جهان، چنان آفریده شده است که می‌تواند به‌اختیاربیندیشد، و برپایهٔ این اختیار است که اندیشه‌اش گاه به‌بدی می‌گراید، و گرایش به‌بدی، او را دربند تاریک‌بینی‌ها و کژی‌ها و کاستی‌ها گرفتار می‌کند.

زندگی در این جهان، میدان مبارزهٔ دو نیروی همزاد و متضاد در اندیشهٔ انسان است که در اوستا، «سِپَنْتامینو» (= منش نیک) و «اَنْگْرَهْ مینو» (= منش پلید) نامیده شده است. وظیفه انسان در زندگی آن

است که با فرونهادن و رها کردن اندیشه و گفتار و کردار بد (اهریمن = منش پلید) برنیروی اندیشه و گفتار و کردار نیک (سِپَنْتامَن = منش نیک) بیفزاید تا جهان، از پاکی، نیکی، راستی و رسایی سرشار گردد و بهشت آرمانی زرتشت، بدست انسان، برای انسان بوجود آید.

«زفکر تفرقه باز آی، تا شوی مجموع

به‌حکم آن که: چو شد اهرمن، سروش آمد»

(حافظ)

این است پیمان مقدّسی که انسان با آفریدگار خود بسته است.

تنها پای بندی استوار به‌این پیمان، و عمل کردن درست به‌آن است که پرواز گوهر تابناک وجود انسان را به‌فروغ بیکران راستی و رسایی میسّر می‌سازد.

نگارهٔ فروهر، یادآور همارهٔ این پیمان مقدس بین آفریدهٔ اندیشمند و آفریدگار خردمند است.

- سیمای پیر و نورانی نگاره، یادآور آن است که برای پرواز به‌سوی رسایی و جاودانگی، بهره گیری از راهنمایی استادان پارسا و «پیران» خردمند، ضرورت دارد.

۲ - دست راست او به‌جلو و بالا کشیده شده است؛ و این نشان آن است که آرمان و هدف انسان باید پویش و پرواز به‌جلو و بالا باشد (پیش رَوی و فَرارَوی)

۳ - حلقه‌ای که در دست چپ او قرار دارد نشانهٔ پیمانی است که انسان در بدو خلقت خود، با «هستی بخش بزرگ دانا» بسته است، و آن مبارزهٔ پیگیر و خستگی‌ناپذیر با ناراستی، برای نیرو بخشیدن

به‌فروزهٔ راستی، در جهان است.

۴ ـ حلقهٔ دور کمر او، نشانهٔ آن است که انسان وظیفه دارد از بند وابستگی‌های دروغین در این جهان، درگذرد تا شایستگی و توانایی پرواز به‌سرچشمهٔ خورشید حقیقت را بیابد.

۵ـ دو رشتهٔ آویخته به‌چنبر میانی بدنش، بیانگر این حقیقت است که زندگی انسان در این جهان، آوردگاه رویارویی دو مینوی متضاد (نیکی و بدی) است، و انسان نیز در این میدان زندگی، ناگزیر به‌مبارزه است.

ـ اندام زیرین نگارهٔ فروهر ـ که سه‌بخش دارد ـ نشان آن است که انسان، در میدان مبارزه نیکی و بدی، باید اندیشه و گفتار و کردار رها سازد تا زمینهٔ رشد و بالندگی نیکی‌ها، در اندیشه او، فراهم گردد.

۷ ـ دو بال گشادهٔ نگاره که هرکدام به‌سه بخش تقسیم شده است، بیان کنندهٔ این معناست که انسان پس از فروهشتن اندیشه و گفتار و کردار زشت، باید با بال‌های گشاده و نیرومند اندیشه و گفتار و کردار نیک، به‌سوی سرافرازی و رسایی پرواز کند.

چنین باد

آتش و آتشکده

گوهر هستی

در جهان‌بینی زرتشت، جهان هستی را ذات یگانه‌ای آفریده است که داناترین و خردمندترین است، که تواناترین و مهربان‌ترین است، که راستی و پاکی مطلق است، که همیشه بوده است و همواره خواهد بود.

این ذات بی‌همتا، اهورامزدا ـ خداوند جان و خرد ـ است.

اشوزرتشت، در گاثاها (یسنای ۳۱ بند ۸) دربارهٔ آفریدگار و پروردگار جهان، چنین می‌فرماید:

«ای مزدا، هنگامی که به‌یاری اندیشهٔ نیک، تو را سرآغاز و سرانجام آفرینش شناختم، دریافتم که براستی، تویی پروردگار خرد و منش نیک، تویی آفرینندهٔ قانون راستی (نظام آفرینش) و تویی سرچشمهٔ رویدادهای جهان هستی.»

در بینش زرتشت، آفرینندگی یکی از فروزه‌های ذاتی خداوند است. پس همسان و همراه بااو، ازلی و ابدی است. به‌بیان دیگر، اهورا مزدا هستی را در مقطع خاصّی از زمان نیافریده است. آفریدن

در ذات اهورامزدا است؛ پس جریانی افزاینده و بی‌آغاز و انجام است.

از دیدگاه زرتشت، خداوند آفرینش را برپایهٔ تمایل یا تصمیم یا به‌هردلیل دیگری، از زمان معیّنی آغاز نکرده است و در زمان معیّنی نیز پایان نداده است. همچنین موجودات مختلف را در چهارچوب یک برنامهٔ زمان‌بندی شده، نیافریده است. خداوند از ازل آفریده است و تا ابد نیز می‌آفریند. آفرینش در ذات خداوند جریانی بی‌آغاز، مستمر، افزاینده و بی‌پایان است. پس، از این دیدگاه، آفریدگار هستی را از هیچ نمی‌آفریند. او هستی را از هستی خود می‌آفریند؛ از این‌رو، جهان هستی از خداوند جدا نیست و خداوند نیز از جهان هستی جدا نیست.(آفریده و آفریدگار، جدا از هم نیستند.) به‌تعبیر کامل‌تر، در بینش زرتشت، آفریدگار، آفرینش و آفریده، یگانه‌اند.

در اوستا، از سوی اهورامزا، به‌زرتشت چنین الهام می‌شود:

«نخستین نام من هستی،

دوّمین نامم آفرینندهٔ هستی و نگهدارندهٔ آن،

و سوّمین نامم ناجدا از هستی و حاضر در همهٔ آن (بی‌کران و نامحدود) است». **(اورمزدیشت، بند ۷)**

برپایهٔ این نگرش، خداوند، چون روان جهان است، چون روح در کالبد آفریدگان است، چون جان در تن هستی است، چون نوری است که هرچه هست روشن از اوست. هستی را آفریده است و خود در هستی است. او آفریدگاری است که جدا از آفریدهٔ خود نیست. هرچه

هست، نمودی از بودِ آن گوهر یگانه است. هستِ جهان، به‌هستی اوست و او در هرآنچه که هست، هستی دارد. از این دیدگاه، هرپدیده‌ای در طبیعت، نشانی از ذات بی‌همتای آفریدگار یگانه است.

«حسن روی تو، به‌یک جلوه که در آینه کرد
این همه نقش در آئینهٔ اوهام افتاد
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود
یک فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد»(حافظ)

پس با نگرشی ژرف و اندیشمندانه به‌هرکدام از آفرینش‌های خداوند، می‌توان به‌وجود و ویژگی‌های آفرینندهٔ جهان پی برد.

ای اهورا، می‌خواهم به‌درستی بدانم:
چه کسی زمین و آسمان را در جای خود نگاه داشته است؟
چه کسی آب و گیاه را آفریده است؟
چه کسی به‌باد و ابر تیره، تندرَوی بخشیده است؟
چه کسی اندیشهٔ نیک را آفریده است؟

(گاثاها ـ یسنای ۴۴، بند ۴)

و بدین‌گونه است که به‌هرجا و به‌هرچیز، اگر از این دیدگاه بنگریم، حضور خداوند را به‌روشنی احساس خواهیم کرد.

«به‌صحرا بنگرُم، صحرا تِه وینُم
به‌دریا بنگرم دریا تِه وینُم

به‌هرجا بنگرُم کوه و در و دشت

نشانی از قدِ رعنا تِه ویـنُم»

(بابا طاهر همدانی)

بهمین دلیل است که در فرهنگ ریشه‌دار ایرانی، همهٔ آفریده‌های اهورامزدا،نیکند و سزاوار ستایش. آب، خاک، هوا، آتش، گیاه، کوه، خورشید، ماه، ستارگان و... همه سزاورا ستایشند.

«به‌جهان،خرّم‌ازآنم‌که جهان خرّم از اوست

عاشقم برهمه عالم، که همه‌عالم از اوست.»

برپایهٔ این باور است که ذوق حسّاس و لطیف ایرانی، در درازای تاریخ ـ بویژه برای آفریده‌هایی که اثر آنها را در زندگی خود و در آبادانی و پیشرفت جهان، بهتر احساس کرده است ـ سرودهای ستایش زیبایی سروده است که برخی از آن‌ها، در ادبیّات اوستایی به‌یادگار مانده است. برای نمونه:

... چشمه‌های آب را می‌ستائیم. جوی‌ها و.. رودهای آب را می‌ستائیم. کوه‌های ریزندهٔ آب، دریاچه‌ها و کشتزارها را می‌ستائیم. ... زمین و آسمان را می‌ستائیم. باد نیرومندِ مزدا داده را می‌ستائیم... همهٔ چیزهای خوب را می‌ستائیم... ابرهای باران‌زا را می‌ستائیم... همهٔ امشاسپندان را می‌ستائیم.»

(یسنا ـ هات ۴۲)

از بین همهٔ آفریده‌های سزاوار ستایش، هوا، آب، خاک و آتش، به‌دلیل ارزش زیست محیطی بیشتری که دارند، در فرهنگ زرتشتی

مورد نگرش و توجّه بیشتر قرار گرفته‌اند. در یسنا (هات ۳۷) می‌خوانیم:

«اینک، گرامی می‌داریم خدای دانا را که جهان زنده و «راستی» را آفرید، آب و گیاه و روشنی‌های نیک را آفرید،
زمین و هرچه نیکوست آفرید.»

در اوستا، بارها به‌مناسبت‌های گوناگون به‌همهٔ افراد بشر سفارش شده است که بویژه این چهار مادهٔ حیاتی را نیالایند و در حفظ و نگهداری آنها، جانانه بکوشند. در آئین زرتشتی، تأثیر این چهار مادّه برزندگی فردی و اجتماعی انسان، چنان پراهمیّت تشخیص داده شده است که آنها را حتّی در باور دینی مردم نیز حرمت و اعتباری در حدّ تقدّس بخشیده‌اند و بی‌توجهی به‌آنها را گمراهی و دروغ‌گرایی شمرده‌اند:

«آموزگار دروغ، آموزش‌های دینی را وارونه جلوه می‌دهد. می‌گوید: با احترام به‌زمین و خورشید نگریستن، گناه است.
او نیک اندیشان را گمراه می‌کند. او کشتزارها را به‌ویرانی می‌کشاند و انگار که برروی رهروان راستی، سلاح می‌کشد.»

(گاثاها ـ یسنای ۳۲ ـ بند ۱۰)

درمیان همهٔ آفریده‌های نیک و سزاوار ستایش، آتش به‌اعتبار ویژگی‌هایش، جایگاه و پایگاه دیگری دارد. آتش، روشن است و

روشن می‌کند، گرم است و گرم می‌کند؛ می‌سوزد و می‌سوزاند؛ پاک است و پاک می‌کند؛ نور و گرمای خود را یکسان به‌اطراف می‌تاباند؛ شعله‌اش رقص کنان رو به‌بالا دارد؛ تا شعله برمی‌کشد هست و چون خاموش شود می‌میرد؛ تا زمانی که کاملاً خاموش نگشته است توانایی بازافروخته شدن و بازافراخته گشتن را دارد. نگریستن به‌شعلهٔ لرزان آتش، از پراکندگی و پریشانی اندیشه می‌کاهد؛ اندیشه را تمرکز می‌بخشد، و نیروی تمرکز اندیشه، بتدریج دریچه‌های ذهن را می‌گشاید، و پاسخ بسیاری از پرسش‌ها، در چشم انداز ضمیر انسان گسترده می‌شود؛ و سرانجام:

«رسد آدمی به‌جایی که به‌جز خدا نبیند.»

(سعدی)

آتش، افزون براین ویژگی‌ها، مظهر و نشان «آتش خداوندی» است؛ که از دیدگاه مکتب زرتشت، در درون همهٔ هستی به‌گونهٔ پیوسته به‌هم و یگانه، وجود دارد؛ و از این آتش است که همه‌چیز، زنده است، پویایی دارد، می‌بالد و به‌سوی رسایی می‌رود.

به‌کسی باید گوش فراداد که از روی راستی می‌اندیشد؛
به‌دانایی که آموزش‌هایش درمان بخش زندگی است؛
به‌کسی که دربیان سخنان راستین خود، تواناست.
چنین کسی در پیوند با آتش تابناک مزدا، شادی می‌آفریند.

(گاثاها ـ یسنای ۳۱، بند ۱۹)

عارفان روشن‌بین ایرانی نیز سرانجام در اوج رسایی و بینشوری،

به‌همین پایه از شناخت رسیده‌اند:

«دل هــــرذرّه را کــه بشکــافی آفتـــابیش در میـــان بـــینی.»

(مولوی)

این آتش درون، این آفتاب نهان، و این فروغ نهفته در دل هرذرّه، پرتوی از فروغ بی‌کران ذات آفریدگار است؛ و بدینگونه است که در جهان‌بینی زرتشت، جهان هستی در عین کثرت دارای وحدت است و آفرینندهٔ جهان نیز با آفرینش خود یگانه است. یگانه‌بینی و یگانه‌شناسی زرتشت، برهمین پایه استوار است.

«آنکه نخستین‌بار جهان هستی را از فروغ خود روشنایی بخشید، از خرد خویش قانون راستی (هنجار هستی) را آفرید؛ و برابر این قانون، همواره اندیشهٔ نیک را پشتیبان است.

ای مزدا، نیروی اندیشهٔ ما را که تا کنون یکسان مانده است برافراز و بیفزای.»

(گاثاها ـ یسنای ۳۱ ـ بند ۷)

دربارهٔ این حقیقت که: خداوند چون نوریست که جهان هستی را روشنایی می‌بخشد. در قرآن مجید (سورهٔ نور ـ آیه ۳۵) آمده است:

خداوند، نور آسمانها و زمین است.»

در انجیل (رساله اول ژان، باب یکم، آیه پنجم) می‌خوانیم:

«این پیغامی است که ما از او شنیده و اینک باز می‌گوئیم که خداوند نور محض است و ظلمت و تیرگی در او راه

در تورات (سِفر تثنیه، باب چهارم) می‌گوید:

«این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه، خداست و غیر از او خدایی نیست. از آسمان آواز خود را بتو شنوانید و کلام او را از میان آتش شنیدی.»

این باور راستین، در گفتار راستین عارفان آگاه و روشن بین ایران زمین نیز بازتابی دلنشین یافته است.

برای نمونه:

«یک گهر بودیم همچون آفتاب
بی‌گره بودیم و صافی همچو آب
چون به‌صورت آمد آن نور سره
شد عدد چون سایه‌های کنگره»
(مولوی)

«اصل نهایی وجود، «نور قاهر» است و اقتضای آن، روشنی‌بخشی است.»

(شهاب‌الدین سهروردی)

«زهی فرّ حضور نور آن ذات که برهر ذرّه می‌تابد ز ذرّات»
(عطّار)

«در آن خلوت، که هستی بی‌نشان بود
به‌کنج نیستی، عالم نهان بود

وجـــودی، مـــطلق از قـــید مظـــاهر

بـــه‌نور خـویشتن، بـرخـویش ظـاهر.»

(نظامی)

برپایهٔ این گونه بینش و نگرش به‌جهان هستی است که زرتشتیان، به‌هنگام ستایش آفریدگار یگانه، به نور می‌نگرند و فروغ و روشنایی را برترین «پرستش سو» (قبله) می‌دانند.

ستایش کردن خداوند یکتا (نور آسمان و زمین)، در برابر روشنایی، ـ به‌هرگونه که هست ـ موجب می‌شود که اندیشهٔ انسان، به‌جان روشن هستی راه بَرَد و پرتو اهوراییِ نهاد انسان، به‌فروغ بیکران سرچشمهٔ وجود، پیوند یابد.

«پس گفت زرتشت: ای اهورامزدا.. تو را با همهٔ فروزه جاودانه‌ات، در برابر فروغ و روشنایی می‌ستایم.»

(اوستا ـ اُردیبهشت یشت)

آتش

برروی کرهٔ زمین و نیز فراتر از آن، پدیده‌هایی هستند که فروزانند یا بهر صورت برای انسان، روشنایی‌بخش و فروغ آفرینند. خورشید، ماه، ستارگان، چراغ‌های الکتریکی و... از میان همهٔ آن‌ها، آتش، پایگاه دیگری دارد.

آتش، تنها پدیدهٔ فروزانی است که انسان از هزاره‌های دور، همواره

دراختیار داشته است و آن را هرگاه که می‌خواسته است می‌توانسته است بیفروزد. به‌بیان دیگر، تنها کانون فروزانی که انسان هروقت اراده کند می‌تواند دراختیار داشته باشد، آتش است.

افزون براین ـ چنانکه گفتیم ـ آتش، راست‌ترین نمود ذات پرفروغ خداوند است و نیز بدلیل ویژگی‌هایی که از آن یاد شد، سزاوارترین پدیدهٔ نورانی است برای اینکه «پرستش سو»ی عاشقان شناخت و معرفت قرار گیرد.

«ای اتش، ای بهترین جلوه‌گاه فروغ یگانهٔ هستی، فروزان باش در این خانه. همواره پرتوت با زبانه‌های سرخ فام رخشنده باد...

(اوستا ـ سرود ستایش آتش)

در جا به‌جای اوستا، از حرمت و ارزش آتش به‌عنوان راست‌ترین جلوهٔ آتشِ یگانهٔ هستی (اهورامزدا)، و از فضیلت و اعتبار آن به‌عنوان بهترین «پرستش سو»ی نمازگزاران خردمند، سخن به‌میان آمده است:

«بوسیلهٔ فروغ این آتش ـ بهتر از هرچیز ـ به‌شناخت تو ای مزدااهورا، نزدیک و نزدیک‌تر می‌شویم... آذر، تو جلوهٔ فروغ بیکران خداوندی؛ تو جلوهٔ خرد افزایندهٔ آفریدگاری. با نیایش‌هایمان می‌کوشیم بیاری تو به‌او نزدیک شویم.»

(یسنا ـ هات ۳۶)

نزدیک شدن به‌درک حقیقت آفرینش و رسیدن به‌شناختِ گوهر یگانهٔ هستی، همان است که در باور عارفان و بینش‌وران خردمند

ایرانی، بگونهٔ «نزدیک شدن به‌خداوند» یا «رسیدن به‌او» یا به‌تعبیری دیگر، «بازگشت به‌اصل»، تبلور یافته است:

«کمتر از ذرّه‌نیی، پست مشو، عشق بورز

تابه‌سرچشمهٔ خورشید رسی، رقص کنان.»

(حافظ)

...و بیگمان، رقص رو به‌فراز زبانه‌های آتش، بهتر از هرچیز می‌تواند اندیشهٔ انسان را به‌مبداء پرفروغ هستی بکشاند و گوهر فروزان نهاد آدمی را «رقص‌کنان» به «سرچشمهٔ خورشید» برساند.

آتشکده

و امّا... چرا آتش را در آتشکده‌ها، فروزان نگاه می‌داریم؟

از یاد نبریم که گوهر هستی، «آتش» است؛ و آتش راست‌ترین جلوهٔ فروغ بیکران آفریدگار است. از یاد نبریم که آتش، شایسته‌ترین «پَرَستِش سو»ی عاشقان شناخت و شیفتگان معرفت خداوند است.

از یاد نبریم که زبانه‌های افروخته و افراختهٔ آتش، یادآور ارزش‌های راستین وجود انسان، چون راستی، پاکی، پارسایی، پویایی، رسایی، آزادگی، فرزانگی، سربلندی و سرافرازیست.

به‌یاد بیاوریم که پیشروی تند انسان در شاهراه تمدن و تکامل زندگی، از زمانی آغاز شد که چگونگی مهار کردن آتش را آموخت و آن را برای پیش بَری جهان و فرابری زندگی خود، بکار گرفت.

از یاد نبریم که سکّوی جهش انسان متمدن، از دیروز بـه‌امروز، آتش بوده است و از امروز به‌فردا نیز بیگمان آتش خواهد بود.

پس، از این‌رو، بربشریّت است که آتش را ـ دست‌کم از این جهت ـ ارج گذارد و آن را چون درفشی به‌نشانهٔ سرافرازیهای تمدن چندین هزارسالهٔ خویش، همواره برپا و روشن نگاه دارد.

بـه‌روایت شـاهنامهٔ فـردوسی، آریـائیان در سـال‌های نـخستینِ حکومت پیشدادیان، راه افروختن آتش را یافتند و شیوهٔ مهارکردن آن را آموختند؛ و از آن زمان، تحوّلی شگرف در چگونگی زندگی آنـان پدید آمد. آنان، این رویداد بزرگ را شادمانه جشن گرفتند و جـهت گرامی داشت یاد آن، و نیز برای بهره‌گیری همگـانی از ایـن پـدیدهٔ ارزشـمند هستی، آن را در جایگاه‌های ویژه‌ای، در هـرکوی و بـرزن، افروختند و جانانه نگاهش داشتند؛ و بدینگونه بـود کـه آتشکـده‌ها وجود آمدند.

ایـرانیان در زمـان زرتشـت نـیز آتش را بـه‌پیروی از سـنّت نـیک نیاکانشان بدرستی نگاه داشتند، تا از یک‌سو یادآور پیشامد ارجمندی باشد که چون نقطهٔ عطفی برمنحنی تاریخ تمدن بشر می‌درخشد، و از سوی دیگر برپایهٔ جهان‌بینی تازه‌ای که یافته بودند، به‌عنوان نشانی از فروغ بی‌آغاز و انجام آفرینش، هماره در نگاهشان و در یادشان باشد؛ و این دو انگیزه نیرومند ـ یکی ملّی و دیگری دینی ـ توان آن را داشت که آتشکده‌ها را تا امروز فروزان نگاه دارد و پس از هزاران سال، از حرمت و اعتبار آن نکاهد.

امروز نیز زرتشتیان، سرافرازنـد بـه‌اینکه بـه‌پیرو از یک سـنّت

ارجمند آریایی ـ که برخاسته از اندیشهٔ نیک و خرد والای بنیانگذاران آن است ـ آتش را چون درفشی به‌نشانهٔ ارج‌گذاری به‌فرهنگ دیرپای ایرانی و تمدن ارزشمنند بشری، همواره فروزان و افروخته نگاه می‌دارند؛ و نیز برای ارج گذاری به‌جهان بینی بخردانهٔ زرتشت ـ که مبتنی بریگانه‌شناسی و یگانه پرستی است ـ آن را به‌نشان جلوه‌ای از آتش یگانه هستی، هماره پاس می‌دارند، و ا ینچنین است که هنوز هم:

... در مهراب خانواده‌ها و در آتشگاه آتشکده‌ها، آتش اهورایی زبانه می‌کشد و نیایشگران در برابرش آفریدگار یکتا را می‌ستایند.»

(اوستا ـ سرود ستایش آتش)

این کتاب با همت و یاری آقای **رستم بهی‌زاده** و
به‌یاد همسرشان زنده‌یاد **زربانو پیلتنی** و زنده‌یاد
اردشیر پیلتنی چاپ و منتشر شده است.

(به بهترین سخنان گوش فرا دهید و آن را با اندیشه ی روشن بسنجید ، آن گاه ، هر یک از شما راه خود را آزادانه برگزینید . اما پیش از آن که زمان گزینش فرا رسد به درستی بیدار شوید و آیین راستی را دریابید .)

(گاتاها، یسنای ۳۰ ، بند ۲)



ISBN: 964-6302-31-9 شابک : ۹-۳۱-۶۳۰۲-۹۶۴

۷۵۰ تومان